

۱۰۴

کولون سریرشیمه یاری بوآمه  
ازن شکر خدا ده جا اورنیم  
شکر خدا بیوچمیم سوآمه  
اوسال آهو بله چمه گوآمه

kulun sar.pēr šima yāri bu ama  
šekrē xedā bebu čamim su āma  
azan šekrē xedā dē jā avar nim  
usāl āhu bala čama ku āma

از کوهها بهبالا رفتم بوی یار آمد  
شکر خدا بادا بهچشم روشنی آمد  
من که شکر خدا را بجا آور نیستم  
امسال بچه آهو بهبیلاق ما آمد .

۱۰۵

گذارم دگنست یاری سرانه  
نشتیم درد دلم گردچی خدانه  
کلاکی ویگرده (۹۵) فیت فیتهدونه (۹۶)  
گردستیم لرزستیم یارم نوینده

kelāki vikarda fitfita duna  
gezārem dagenest yāri serāna  
gardestim larzestim yārem nevinda  
neštīm darde delm kard čai xedāna

کولاک باریدن گرفت [با ] قطره‌های ریز ریز  
گذرم افتاد از سرای یار  
گشتم ، لرزیدم ، یار را ندیدم  
نشتیم در دل گفتم بهخدای او .

۱۰۶

بلبلون چلچلی من گوش آگرده  
نلت بیوهه یاری بیوفایی  
یاری غم و غرصه من پوچ آگرده  
که ای شوش منه روز آنه کرده

belbelun čalčali men guš ākarda  
yāri qam-o qorsa men puč ākarda  
nalat bebu ha yāri bivafāyi  
ke ?i šaveš mena ruz ānēkarda.

چهچه بلبلان را من گوش کردم  
غم و غصه یار مرا پوچ کرد  
لنت بادا به بیوفایی آن یار  
که یکشب را با من بهروز نرساند .

۱۰۷

خبر آمد که یارم یاغیه یاغی  
دسته مالی آده داغی ببندوم  
سینه گام ینوا دگمنه داغی  
مرگی گام بدتره یاری جدایی

xabar āma yārem yāqiya yāqi  
sina.kām pēnua dagmana dāqi  
dastamāli āda dāqi bebēndom  
margi.kām badtara yāri jedāyi

خبر آمد که یارم یاغی است یاغی  
برسینه‌ام نهاده شده داغ "دگمنی"  
دستمال را بده داغ را ببندم  
برایم از مرگه بدتر است جدایی یار .

۱۰۸

مانگه تاوی بسوین آی مانگه تاوی  
برن بنش یارم برجه سری گا (۹۷)  
کرم کافیر گاره‌ام دردی تاوی  
بدا اشته شبه بمن دتاوی

mānga.tāvi bevin āi mānga.tāvi  
karem kāfir kāra em dardi tāvi  
bēren beneš yārem barja sari.kā  
bedā ešte šaba ba men datāvi

ماهتاب را ببین آی! ماهتاب را  
کدام کافر تاب این درد را می‌آورد  
بیا بنشین یار من! در کنار پنجره  
بگذار تا پرتوات بتابد بر من.

۱۰۹

سیامشی پره من گاره بردی  
هدم خدا دخنده یار مه سره  
یاری بال چکسته گاره بمردی  
ننگه دشمن بمه شادی بگردی (۹۸)

siyā mēši pera men kāra bardi  
yāri bāl čakesta kāra bamardi  
hadam xedā daxanda yār mamero  
nanga dešmēn bama šādi bakardi

لشگر مگس‌ها دارد مرا می‌خورد  
دست یار شکسته دارد می‌میرد  
آنقدر خدا را صدا زده‌ام که یار نمیرد  
[چونکه] دشمن ننگین شادی خواهد کرد

۱۱۰

ازن (۹۹) قریون شرفشا (۱۰۰) سوزده شالی  
همسه باتین برن مکه ام گاری  
ضامینشه دوأ من شنگه یاری (۱۰۱)  
چنته دس پیگرم دل پیسته یاری

azan qerbun šarafšā savza šāli  
zāmīneša dua men šanga yāri  
huma bātin bēren maka em kāri  
čenta das pigērem delpista yāri

من به قریان شال سبز "سید شرف‌شاه"  
در میانه، ما به ضمانتش خوانده یار شنگ  
همسه می‌گویند بیا این کار را مکن  
چگونه دست بردارم از یار دلخواسته؟

۱۱۱

شنارنه منگه تاو تاروز بمندی  
یارم سفر بشوسی چن روز بمندی  
یارم سفر بشوسق و سلامت  
از چی گته یاریم تا به قیامت

šanārna mangatāv tā ruz banandi  
yārem safar baši čan ruz banandi  
yārem safar bešu saq-o selāmat  
az čai gata yarim tā ba qeyāmat

ماهتاب امشب تا روز می‌ماند  
یارم به سفر می‌رود چند روز می‌ماند  
یارم به سفر برود تندرست و سلامت  
من یار برگزیده‌اش هستم تا به قیامت

۱۱۲

قدر پسته دیمر مانگی بماندی  
خداوندی چه ماهش خلقه کرده  
لور عسل جوچور قندی بماندی  
هرکس بویندیه منتر بماندی

qader pasta dimer mangi bamandi  
lever asal jujur qandi bamandi  
xedāvandi če māheš xalqa karda  
har.kas bavindiya mantar bamandi

قدرت کوتاهست صورتت به ما ه می ماند  
لبت عسل ، سینهات به قند می ماند  
خداوند چه ماهی را خلق کرده است  
که هرکس می بیند منتر می ماند .

۱۱۳

پاخساری مردیمه پاخساری  
نلت بیوهه یاری بی وفایی  
پشت و پلوم آدوئه سخه داری  
روزون وده نری شو بنه رایسی

pā.xasāri mardima pa.xasari  
pēšt-o palum ādua sexa.dāri  
nalat bebu ha yāri bivafayi  
ruzun vada nari šav banarāyi

از یخزدگی پا مردم ، یخزدگی پا  
پشت و پهلوی را تکیه داده ام به درخت آزاد  
لعنت بادا به بی وفایی آن یار  
روزها وعده می کرد [اما] شب [از خانه] بیرون نمی آمد .

۱۱۴

آخیمی گشته یار آخی به سختی  
نه یتیمی بژن نه ای آلاون  
کسی بسی بوشوره یتیمی رختی  
یتیم سیره اشتن ایقبال و بختی

āximi kašta yār āxi ba saxti  
ki basi bušure yatimi raxti  
nē yatimi bežan nē ai ālāven  
yatim sira eštan ?iqbāl-o baxti

آهی کشیدم . آهی به سختی  
چه کسی باید رخت یتیم را بشوید  
نه یتیم را بزن نه او را از گریه بازدار  
یتیم سیراست از اقبال و بخت خویش .

۱۱۵

مجاهیدن آمین نری به نری (۱۰۴)  
مجاهیدن بره رجه بمونه  
گونله شون ویداشته سرداری سری  
اوری تا صباصب دعوا تمونه

mejāhidēn āmin nari ba nari  
gunla.šun vidāšta sardāri sari  
mejāhidēn bēra raja bemuna  
uri tā sabā seb daava tamuna

مجاهدان آمدند از راه های اریب  
گلوله انداختند به سرداران  
مجاهدان بیایید صف بمانید  
امروز تا صبح فردا دعوا تمام است .

۱۱۶

قرار نیه بمن دورو بوآجی  
به منزل رستیشه گاره چهواجی

بشه باجه چمن آهو چراجی (۱۰۳)  
ام دنیا بازاره هرچی بواجن

beša bāja čemen āhu čarāji  
qarār neba bamen duru buāji  
em denyā bāzāra harči bevājen  
ba menzel rastiša kāra če vāji

بروید بگویند به آهوی "چراجی" من  
که قرار نبود بمن دروغ بگویند  
این دنیا بازار است هر چیزی را بگو  
به منزل که رسیدی چه خواهی گفتن

کرده" می‌باشد و معنی صورتی از آن که در متن آمده است چنین می‌شود "اتاق را تبدیل به فرش کرده‌ام!"

۶ - این کلمه مخفف و یا شکلی مجازی از عبارت "بری سربکا" می‌باشد. اما این تصرف در عبارت مزبور از نوع تخفیف و تصرف‌های مجاز نیست زیرا در معنی آن ابهام و نارسایی ایجاد می‌نماید چنانکه "بریکا" را توی در و بر در نیز می‌شود معنی کرد.

۷ - شکل کامل این عبارت "قامتی رار" می‌باشد. معنی آن به صورتی که در متن آمده "برای قامت" می‌شود.

۸ - همان "گفن = حرفها، سخن‌ها" است که در برخی از شاخه‌های گویش تالش‌دولابی مثلا "اردجانی و پره‌سری" "ن" جمع آن جای خود را در محاورات به‌کسر می‌دهد.

۹ - کنایه از اشک فراوان، سیلاب اشک، می‌باشد.

۱۰ - همان "یاغ - سرکش‌ورها" است که در وسط جمله با فتحه حرکت می‌آید

۱۱ - ناله اندر ناله. ناله‌های مداوم.

۱۲ - در اینجا به معنی نظر و دلبستگی داشتن و یا مهر و امید وصل داشتن است.

۱۳ - رجوع شود به‌واژه‌نامه.

۱۴ - روزکی، روز + لی. پسوند "لی" از نشانه‌های تحبیب در زبان تالشی است.

۱۵ - همان حکایت است اما در تالشی فقط به معنی تعریف و روایت می‌آید.

۱۶ - در اینجا به معنی نگریستن به تیمن و تبرک می‌باشد.

۱۷ - این سم در تالشی به معنی "خانهٔ کعبه" استعمال دارد.

۱۸ - همان "بدتر" است اما در اینجا به همان معنی است که در ترجمه متن آمده است.

۱۹ - آینه + لو به معنی آینه کک، آینه کوچک. پسوند "لو" در زبان تالشی نشانه تصغیر و تحبیب است.

۲۰ - معنی تحت‌اللفظی - شعله کرده، می‌شود - شعله کرده است.

## حواشی و تعلیقات بخش اول از دفتر اول

۱- زرگری، زبان زرگری. در اینجا به معنی شیرین و دلپذیر بودن است. شاید هم به معنی پیچیده و غریب و نیکو. این کلمه در فرهنگ معین ذیل کلمه زرگری، چنین معنی شده است.

"زبانی است غیر معمول که دو کس با هم قرار دهند تا چون با یکدیگر سخن گویند دیگران نفهمند. در این زبان عادت بر آن است که حرفی مخصوص را در همه کلمات تبدیل به حرف دیگر (مخصوصا "ز - ) کنند زبان زرگری به معنی نقل شده از فرهنگ معین در تالش نیز شناخته شده است و کسانی گاه از سر تفنن بدانگونه سخن می‌گویند اما به این صورت که آخرین حرف هر کلمه را تبدیل به "ز" می‌نمایند.

۲- "پنیه را" بصورت تحت‌اللفظی به معنی در نمی‌آید، نمی‌روید و بالا نمی‌آید، می‌باشد.

۳- ایضا" همان کلمه که با جزء "سر" یک فعل مرکب تشکیل داده است و چنانکه در ترجمه شعر نیز آمده است، معنی آن واکنش نشان ندادن به جانبداری برنخاستن و به سود کس یا موضوعی به ستیز و دفاع برنخاستن است.

۴ - ترجمه تحت‌اللفظی این جمله چنین است: ترا از من باز کردند. زیرا "آکرده" به معنی بازکردن، عکس بستن می‌باشد.

۵ - در این جمله تحریفی راه یافته است صورت درست آن "اتاقم فرشه

- ۳۴- "ملک" در تالشی نیز به معنی زمین است همراه با مفهومی از تملک و تصرف شخص. اما در این دوبیتی به معنی مطلق "زمین" آمده است. در اینگونه موارد معمولاً مفهوم زمین خاصی مانند - باغ و کشتزار را ادا می‌نماید.
- ۳۵- در تالشی به پستان "سینه" گفته می‌شود و به نوک پستان و گاه به شیر "جوجو" می‌گویند اما در مواردی خاص "جوجو" با مفهوم "سینه" بکار گرفته می‌شود. در ترجمه بیشتر دوبیتی‌ها سینه به همان معنی پستان آمده است.
- ۳۶- این کلمه در تالشی به معنی کم سن و سال و به بلوغ عقلی نارسیده، می‌باشد.
- ۳۷- این کلمه دارای سه گونه معنی است. ۱- خوش ۲- آشتی و عکس قهر. ۳- دوست داشتن و عاشق بودن. چنین بنظر می‌رسد که در این ترانه معنی دوم مقصود سراینده بوده.
- ۳۸- معنی تحت‌اللفظی این کلمه "روی هم چیدند" می‌باشد.
- ۳۹- این کلمه در روایتی دیگر بصورت "مبزو" آمده بود.
- ۴۰- هم چنین این کلمه.
- ۴۱- "وش" به معنی "روشن" و "سوزان" می‌باشد اما اینجا در پیوند با "بگرد" مفهومی چون برافروخته و شعله‌ور را می‌رساند.
- ۴۲- در تالش‌دولاب "منزل" هم به معنی خانه و هم به معنی اتاق و محل سکونت مورد استعمال قرار می‌گیرد.
- ۴۳- معنی دقیق این کلمه در واژه‌نامه آمده است.
- ۴۴- حالت پولک افشانی و باز شدن و شکفتن جوانه‌ها را "گل گل آبه" گویند.
- ۴۵- "بیم" هم به معنی "بودم" است و هم به معنی "شدم" این تفاوت را مفهوم کلی جمله‌ای که این کلمه در آن واقع می‌گردد، معلوم می‌کند. اما واقع شدن آن در پایان بیت دوم این ترانه حال یا بنا به ضرورت رعایت قافیه بوده و یا به علتی دیگر، نادرست به نظر می‌رسد زیرا مفهوم جمله و کل یک بیت شعر مزبور ایجاب می‌کند که این کلمه به صورت "baim" به معنی "شده‌ام" بیاید.
- ۴۶- با توجه به مفهوم جمله "کلمه" قشنگ" بدون صفت تفصیلی "تر" در

- ۲۱- دگستیم به تنهایی "فرو افتادن" معنی می‌دهد اما در پیوند با کلماتی دیگر معنی "راه افتادن" و "اندر افتادن و درگیر شدن" را نیز می‌دهد.
- ۲۲- یعنی گمان بد به دل خود راه ندهی
- ۲۳- نام چند تن از پادشاهان محلی گسگر گیلان، به نظر می‌رسد که شخصیت مذکور در این دوبیتی همانا امیره ساسان بزرگ می‌باشد که تا سال ۹۷۴ هجری از حیات و حکومت او در تاریخ‌ها سخن گفته شده است. برخی از صاحب‌نظران محلی دوبیتی مذکور را از سروده‌های امیره یاد شده می‌دانند و می‌گویند که آن را هنگامی که در زندان قزوین به سر می‌برده سروده است.
- ۲۴- اطرافگاه تابستانی طایقه "خیل گوئن xilguani - خیل گاوان" در بلندی‌های بیلاقات تالش‌دولاب.
- ۲۵- از نقاط بیلاقی تالش‌دولاب که در قلمرو مراتع مورد استفاده تیره ملال واقع است.
- ۲۶- کنایه از اسب کهر می‌باشد.
- ۲۷- از نقاط بیلاقی تالش‌دولاب که مورد استفاده تیره رزدار می‌باشد.
- ۲۸- از نقاط جنگلی و نیمه‌بیلاقی واقع در رودخانه ملال تالش‌دولاب که معنی لغوی آن "آب سفید" می‌باشد. این نام شاید برگرفته از چشمه‌آبی باشد که با رسوبات آهکی زیاد، در محل مزبور وجود دارد.
- ۲۹- معنی این کلمه "حالا و اکنون" می‌باشد اما با تغییر لحن در بیان آن، مفهوم "حالا حالاها" را نیز می‌رساند.
- ۳۰- این کلمه به تنهایی "باز نکن، مگشا" معنی می‌دهد.
- ۳۱- وا = باد + لو = نشانه تصغیر + ن = نشانه جمع، به معنی بادهای آرام بادهای کوچک می‌باشد که در اینجا مفهوم بادهای ملایم و غیرشدید موسمی را می‌رساند.
- ۳۲- اسالم + ی نسبت، اسالم نام یکی از بلوک پنجگانه شهرستان تالش می‌باشد و مورد سکونت ایل اسالم است.
- ۳۳- نال انده نال + م = ضمیر متصل آخر اول شخص مفرد - معنی نال انده نال در ردیف ۱۱ آمده است.

اینجا نادرست بکار آمده است .

۴۷- این جمله کوتاه نادرست است زیرا معنی اش می شود " بزن پرواز " به نظر می رسد که در اصل " بکه پرواز - پرواز کن " بوده است .

۴۸- معمولا " به جای " چاردست ویا " اصطلاح " چاردست " بکار برده می شود  
۴۹- این کلمه در اینجا دقیقا " به معنی " آشتی " به کار برده شده .

۵۰- توجه شود به توضیح شماره ۴۵

۵۱- صورت دیگر این دو واژه که در ترکیب با هم اصطلاح خاصی به وجود می آورند "davyar" و "avyar" است . دویر یا دویار ، به معنی گذشتن و عبور کردن از جانب مبدأ به سوی مقصد است و آویر یا آویار به معنی گذشتن و عبور کردن از جانب مقصد به سوی مبدأ می باشد .

۵۲- نشانهء "لو" که در مواردی مفهوم تحبیت و تصغیر را می رساند در اینجا به معنی کوتاه و ملایم و زودگذر، آمده است . بدین ترتیب چنین بنظر می رسد که نوع واژه است که مفهوم این نشانه را در پیوند با خود معین می کند .  
۵۳- صورت اصیل این کلمه چراغ + له = نشانه تصغیر + ه = ضمیر متصل آخر دوم شخص مفرد ، باید "چرالر" باشد زیرا در تمام گویش های زبان تالشی به چراغ "چرا" گفته می شود .

۵۴- " خش " در اینجا به معنی " خوش " آمده است .

۵۵- سیاه کو نام یک منطقه نیمه بیلاقی در تالش و لابل است اما در این ترانه علاوه بر معنی حقیقی خود به صورت استعاری مفهومی چون - محیط خانوادگی و شرایط زندگی تیره و رنجبار را نیز می رساند . در ترانه مورد نظر این مفهوم بیشتر جلب توجه می کند .

۵۶- لاهیجان ، شهری مشهور در گیلان . نام قدیمی این شهر نیز همان لاجان بوده

۵۷- چنانکه در ردیف شماره ۳۵ توضیح داده شده ، این کلمه به تنهایی هم به معنی شیر است و هم به معنی نوک پستان اما در داخل جمله گاه معنی دیگری هم پیدا می کند . به این ترتیب که هرگاه بعد از اسم بیاید به معنی همان شیر - لبن می باشد اما آنگاه که پیش از اسم بیاید - البته بدون هیچ حرف و کلمهء واسطه - به معنی خوب ، نازنین ، عزیز و دوست داشتنی می باشد .

۵۸- بنظر می رسد که همان خلعت است اما در تالشی هم به معنی لباس تازه یا پارچهء ندوخته اهدایی است و هم به معنی کفن .

۵۹- رجوع شود به واژه نامه .

۶۰- " دریه " به معنی " اندر هست " و اعلام وجود چیزی یا کسی در داخل و اندرون می باشد ولی گاه به اقتضای کلمهء ماقبل خود و معنی کل جمله ، مفهوم " همراه است " را می رساند . اما به دلیل تردید و ابهامی که معنی این بند از ترانه مورد نظر به همراه دارد " بمنه دشمن دریه " " دشمن در کمین ماست " ترجمه شده است .

۶۱- " نیکو و پسندیده " به مفهوم این کلمه در زبان تالشی بیشتر نزدیک است .

۶۲- به خط القعر دو رشته کوه که از همواری های کناره دریا تا بلندی های بیلاقی در موازات هم امتداد دارد ، رخون گفته می شود و هم چنین به راه و مسیر رفت و آمدی که در خط القعر وجود دارد نیز " رخون " می گویند .

۶۳- عکس خط القعر ، راه و مسیر رفت و آمد از بالای رشته کوه .

۶۴- مو + له = نشانهء تصغیر + ی = نشانه تحبیب + ر = ضمیر ملکی دوم شخص مفرد .

۶۵- رجوع شود به واژه نامه .

۶۶- " نبو " به معنی " نخواهد بود و نشود " نیز هست .

۶۷- توجه شود به توضیح بالا .

۶۸- "آبو" به تنهایی " باز شود ، گشوده شود " معنی می دهد .

۶۹- این جمله را " پاییز درآمد " نیز می توان ترجمه کرد .

۷۰- بنظر می رسد منظور سراینده ترانه از " نوشته " خطوط نقاشی است .

۷۱- تون " + ش = ضمیر ملکی سوم شخص مفرد " به معنی ته و کف است ولی در اینجا در مقابل " دیوار خانه " مفهوم " درون خانه " را می رساند .

۷۲- غریب در تالشی هم به معنی دور از وطن و شهر ، بیگانه " است و هم به معنی عجیب و شگفت .

۷۳- معنی " ناره " رنجموره و نالیدن از درد تن می باشد . واژه مزبور در

اینجا از آنرو به " ناله " ترجمه شده است که بیشتر به مفهوم شعر نزدیک شده

باشیم .

۷۴ - "بکره - بکند" در این بند از شعر نادرست به نظر می‌رسد "بژنه - بزند" به جای آن مناسب‌تر و درست می‌باشد .

۷۵ - "ازن" مخفف "ازنی = من نیز ، من هم" می‌باشد ولی گاه مفهوم دیگری چون "من که ، یا منی که" از آن استنباط می‌گردد .

۷۶ - "دیریرگته" را "یکی دیگر را گرفتی" نیز می‌شود ترجمه کرد .

۷۷ - "کرده" فقط با تغییر لحن در بیان "کردی" نیز معنی می‌دهد .

۷۸ - این کلمه به تنهایی "باز کن ، بگشا ، معنی می‌شود .

۷۹ - معنی دقیق این کلمه "پستان به دهان نهادن و شیرخوردن" است .

۸۰ - "چاره هسته" در اینجا به معنی "امکان رها شدن وجود دارد" و یا ،

می‌توان اجتناب ورزید ، می‌توان دست کشید و فراموش کرد ، می‌باشد .

۸۱ - معنی تحت‌اللفظی این عبارت "خواب نبرد" می‌باشد .

۸۲ - این کلمه در تالشی بیشتر به معنی "قبول داشتن و رضایتمند بودن"

استعمال دارد .

۸۳ - منظور شاعر در بند مزبور این است که - بیا و دلت را با من بر سر

مهر بیار ، رابطات را با من حسنه کن .

۸۴ - "سخت" در اینجا به معنی دارای شرایط و دشوار" می‌باشد .

۸۵ - نام محلی بیلاقی در تالش دولا ب .

۸۶ - محلی بیلاقی کمی بالاتر از برنی گوز . می‌گویند محل مزبور مقر

تابستانی امرای گسکر بود .

۸۷ - زیارتگاهی است در بیلاقات تالش دولا ب .

۸۸ - سلطان برزکو ، از زیارتگاه‌های معروف تالش دولا ب .

۸۹ - زیارتگاهی است واقع در شهر رضوانشهر .

۹۰ - منظور از "سیلاوی کنه" همان مصب است .

۹۱ - زیارتگاهی معروف واقع در دارسرای رضوانشهر و نام شخصی که در

آنجا مدفن است و زیارتگاه مزبور آرامگاه او می‌باشد .

۹۲ - مجازاً "به معنی "بخرم ، خریداری نمایم" آمده است .

۹۳ - "به = نه ، نشانه نفی" بخشی از ردیف ترانه است که با نشانه تأکید تکرار شده و در آن حال مفهوم "نیست" را می‌رساند .

۹۴ - معنی تحت‌اللفظی این عبارت "پشت ببندد" می‌باشد .

۹۵ - معنی تحت‌اللفظی این کلمه "فروریخته است" می‌باشد .

۹۶ - "دونه" همان "دانه" است که برحسب معنی قطره ترجمه شده است .

۹۷ - "سریکا" به معنی "برروی ، بر سر" می‌باشد که حال نادرست و یا مجازاً

به معنی در پشت ، بر لبه نیز استعمال می‌شود .

۹۸ - ترجمه کلمه به کلمه این بند چنین است "دشمن ننگین به ما شادی

می‌کند" .

۹۹ - توجه شود به توضیح ردیف ۷۵

۱۰۰ - همان سید شرفشاه است . توجه شود به توضیح شماره ۹۱

۱۰۱ - ترجمه کلمه به کلمه این بند چنین است "ضامن داده است به من یار

شنگ"

۱۰۲ - "نری" در اینجا به معنی راهی است که بصورت اوریب از سینه کوه

می‌گذرد . لذا حرکت انبوه مجاهدان نیز در آن راه اریب می‌نماید .

۱۰۳ - "چراج = نام یکی از تیره‌های تالش دولا ب + ی نسبت"



## ترانه‌های شمال

دفتر اول : تالشی

بخش دوم : تالشی شاندرمنی

www.tabarestan.info  
تبرستان

گردآوری شده در روستاهای :

اولم ulam

سلچر selěčer

شخشین šaxšin

سال گردآوری : ۵۶ - ۱۳۵۴

۲

مالن و نگا و نگه به زمینی را دلم پرواز ژنه (۲) به وطنی را  
وطنم شیرینه پس هشته نشام غریب و غربتی سر برده نشام

mālēn vangā - vanga ba zamani rā  
delem parvāz žane ba vatani rā  
vatanem širina pas haštē nēšām  
qaribo-o qorbati sar bardē nēšām.

دامها بنالشد برای رفتن به زادبوم  
دل من پرواز می‌کند به خاطر وطن  
وطنم شیرین است ره‌ایش نتوانم کرد  
در غریبی و غربت نمی‌توانم زندگی کنم

۳

چمن یارم وینده ماساله (۳) راگا (۴) عرخ چله گری چه سرتاپا کا  
تنی قسم دومه سری خدا کا دلی رازی بگه بنشم ساگا

čemen yārem vinda māsāla rā kā  
arax čella kari ča sar tã pã ka  
teni qasam duma sari xedã kã  
deli rãzi beka benešam sã kã.

یار خویش را دیدم در راه ماسال  
عرق چکه می‌کرد از سرتاپای او  
— تو را سوگند می‌دهم به‌خدای بالای سر  
دلت را رضا کن بنشینیم در سایه .

۱

مالن و نگا و نگه (۱) به دومنی را صدقم بند آگرده گردنی را  
صدقم بند آگرده مینه مرجون چمن سوته دلی تگو مرجون

malēn vangā-vanga ba dumanirā  
sadafem band ākarda gardani rā  
sadafem band ākarda mina marjun  
čemen suta deli te-ku maranjun

دامها به نالشد برای [رفتن] به‌بیشه  
صدف را به‌نخ کشیده‌ام برای گردن [ت]  
صدف را به‌نخ کشیده‌ام در میانه مرجان  
دل سوخته<sup>۴</sup> مرا از خودت مرجان .

۴

شمارنه منگه تاو دیناره دینار  
دسالم پر کرده با سیف و انار  
خوراومه یارم ناخوشه ویمار  
شوینه (۵) راگرم به خاطر یار

šanārna manga-tāv dināra dinār  
xavar uma yārem nāxuša vimār  
dasmālem pur karda bā sif-o anār  
šavina rā karem be xāterē yār.

ماهتاب امشب [همچون سکه] دینار است دینار  
خبر آمد که یارم ناخوش و بیمار است  
دستمال را پر کرده‌ام با سیب و انار  
شبانہ طی طریق می‌کنم به خاطر یار.

۵

شمه مله مرا قدغنه یار  
تنی قسم دومه اشته جوونی  
گلی دسته گرم گشه دنه یار  
خلکه گفی چمن دومله منه یار (۶)

šema malla merā qadaqana yār  
goli dasta karem kaša dana yār  
teni qassam дума еште javoni  
xalka gafi čemen dumla mana yār

محلہء شما برای من قدغن است یار  
گل را دسته می‌کنم در آغوش بگذار یار  
تو را قسم دادم به جوانی‌ات  
مگذار دیگران پشت سر من حرف بزنند

۶

اشتالو تیتہ‌ایم از برسردار  
گرجی بنشم ازو چمن یار  
مرواری دونه‌ایم از کم خریدار  
ده ده پیغوم بدم خدا نیگہدار

aštālu titayim az bar sare dār  
mervāri dunayim az kam xeridār  
karaji benešam az-o čemen yār  
dēdē paiqom bedam xedā nigahdār

شکوفه شفتالویم من بر سر درخت  
دانه مرواریدم من، کم خریدار  
[درون] قایق بنشینیم من و یار  
برای مادر پیغام بدهم - خدا نگہدار -

۷

اشته سری بنی بالش بیسوم از  
نه دنیا م پیسته و نه مال دنیا  
یار اشته پا بنی گالش بیسوم از  
د جو جور مینه گو خاموش بیسوم از

ešte sari beni bāleš bebum az  
yār ešte pā beni gāleš bebum az  
nē denyām pista-o nē māle denyā  
de juju-r mina ku xāmuš bēbum az.

بالش زیر سرت بشوم من  
یار، گالوش زیر پایت بشوم من  
نه دنیا را می‌خواهم و نه مال دنیا  
در میان سینه‌هایت خاموش بشوم من.

۸

چهره سردن (۷) همیشه گیشمیشه رنگ بیش چشم منده تگو غمرمبو غم  
چشم ته پگنه خیلی قشنگ بیش تازه سودا کردیش مایه ر مبوکم

če-sardan umiša kišmiša ranq biš  
čēmēm te pegena xaili qašang biš  
čēmēm manda teku qamer mabv qam  
tāza savdā kariš mayar mabu kam.

از راه که رسیدی به رنگ کشمش بودی  
چشم بتو افتاد خیلی قشنگ بودی  
چشم در تو ماند غمت مباد غم  
سوداگر تازه کاری سرمایهات مباد کم .

۹

چه سردن اومیشه گیشمیشه رنگ بیش چنده سالن ته به غربتی مندیش  
از اشته قربونیم خیلی قشنگ بیش اسه اومیش مرا عسل و قندیش

če- sardan umiša kišmiša rang biš  
az ešte qorbonim xaili qašang biš  
čanda sālèn te ba qorbati mandiš  
esa umaiš merā assal-o qandiš.

از راه که رسیدی به رنگ کشمش بودی  
من به قربان توام خیلی قشنگ بودی  
سالهای چند تو در غربت ماندی  
اکنون آمده‌ای برایم [همچون] عسل و قندی

۱۰

سیاچمه کیله دیمیر گره وش هر وقت ته ویرورم دلم گره غش  
اتاقی بگرم اوریشمه فرش (۸) گذرونم هوه ته بیگرم گش

siyā čēma kila dimer kare vaš  
har-vaxt te vir-varem delem kayre gaš  
utāqi bekarem avrišema farš  
gezarunem hava te bigērem kaš

دختر چشم سیاه! صورتت شعله و راست  
هرگاه تو را بیاد می‌آورم دلم غش می‌کند  
در اتاق فرش ابریشمی بگسترم  
عیش من آن است که ترا در آغوش بگیرم

۱۱

بلنده کوسری از باغ بیگرم سیاچمه کیله از یار بگیرم  
سیاچمه کیله نومر سیاته اشته درد دیلر مرا نواته

belanda ku sari az bāq bigērem  
siyā čēma kila az yār bigērem  
siyā čēma kila numer sayāta  
ešte darde dīl-ar merā nēvāta.

سر کوه بلند من باغ بگیرم  
دختر چشم سیاه را من یار بگیرم  
دختر چشم سیاه، نام تو "سیات" است  
درد دل خود را آخر به من نگفتی .

۱۲

بالو نی نشتیمه مین هوا گو  
هر کس چمن یاری پشمون آکهر  
عریضه نوشته لاله خدا گو  
بله لیش بمره گونله دوا گو (۹)

bāluni neštima mine havā ku  
arizam nevešta Liāla xedā ku  
harkas čemen yāri pašmun ākarā  
balališ bemēre gunla davā ku.

سوار بالن هستم در میانه آسمان  
عریضه نوشته ام برای خدای بزرگ  
هر کس یار مرا پشیمان کند  
فرزندش بمیرد در نزع با گلوه .

۱۳

کوچه صخبر ببو اسپرژن آبو  
پایزه شون بنشم گف بژنم  
اور ليسان ببو دریا پور آبو  
اچمم گور ببو تگو سیر آبو

kuča sexber bebu asber žen ābu  
avre laisān bebu daryā pur ābu  
pāiza šavēn benešam gaf bežanam  
a čēmen kur bebu tekū sir ābu

صبح کو چیدننت باشد و اسبت گم شود  
ابر سیلابه ریز باشد و دریا پر بشود  
شبهای پاییزی بنشینیم حرف بزنینم  
آن چشم کور باد [اگر] از تو سیر بشود .

۱۴

بمرم ام شوی مرزن روز آبو  
تنی آهو بین از نی چیره وون  
شیرنه جانم اشته را گو پوچ آبو  
بگردم گو به گو تا که روز آبو

bemērem em šavi marzen ruz ābu  
širna jānem ešte rāku puč ābu  
teni āhu beben azni čiravon  
begardam ku ba ku tā ba ruz ābu.

بمیرم ، این شب را مگذار روز شود  
جان شیرینم در راه تو پوچ شود  
تو آهو باش و من هم شکاربان  
کوه به کوه بگردیم تا که روز بشود .

۱۵

کوگولن نشتینه داره پره گو (۱۰)  
دسمالی چاک آوند تمشای بگرم  
یار جان گوله یگه برادره گو  
بشوم بازار ترا سودای (۱۱) بگرم

kukulēn neština dāra para ku  
yār-jān gula pēgē barā dara ku  
dasmāli čāk āvēnd tamšāi bekarem  
bešum bāzār terā savdāi be karem

فاخته ها بر شاخه درختان نشسته اند  
جان یار ، کوزه را بردار بیا به جانب دره  
دستمال [سرت] را خوب ببند تا تماشایی بکنم  
بروم بازار برایت . سودایی بکنم .

۱۶

شیمه دریا کنار سیلاوی کننده  
تنی قسم دومه سیده شرفشاه  
سرم اشته قریون دیری زنده  
منی آتش گته ته مگه خنده

šima daryā kanār sailāvi kanda  
sarem ešte qorbun diyari zanda  
teni qassam duma saida šarafšā  
meni ātaš gēta te maka xanda.

رفتم کنار دریا [بهجایی که] سیلاب کننده بود  
سرم به قریان تو [ای] زاده دیگری  
تو را قسم دادم به "سید شرفشاه"  
مرا آتش گرفته است تو مکن خنده.

۱۷

وجینی خوب بگه دواره مگه  
آواره گور خوبه آواره ببو  
دلی گته یاری آواره مگه  
گو به گو بگنه صد پاره ببو

vejini xub beka devāra maka  
deli gēta yāri āvara maka  
āvara-kar xuba āvara bebu  
kuba ku begene sad pāra bebu

"وجین" را خوب انجام بده "دوباره" مکن  
یار برگزیده دل را آواره مکن  
آنکه آواره می کند خوب است که آواره بشود  
از کوهی به کوه دیگر بخورد و صد پاره شود.

۱۸

دردم ای نی دنی صده هزاره  
همه باغی بلبل نال انده ناله (۱۲)  
ولن وشگفتینه عیده بهاره  
چمن باغی بلبل فیکر و خیاله

dardem ?i ni de ni sada hazāra  
velēn veškeftaina ?ida behāra  
hama bāqi belbel nāl-anda nāla  
čemen bāqi belbel fikr-o xeyāla

دردم یکی نیست، دوتا نیست، صدتاست، هزارتاست  
گلها شکفته اند. عید است، بهار است  
بلبل باغ همه در ناله و غوغاست  
بلبل باغ من در فکر و خیال است.

۱۹

غیر از خوبی بسوا منگار چه وینده  
دوره شهرون اومیم اشته وینده را  
خلگن وری منگار شکایت کرده  
منروینده سرر راست آنه کرده

qair-az xubi bevā menkār če vinda  
xalkēn vari menkār šekāyat karda  
dura šahrūn umim ešte vindē rā  
mener vinda sarer rāst ānēkarda.

غیر از خوبی بگو از من چه دیدی  
نزد دیگران از من شکایت کرده ای  
از شهرهای دور آمدم برای دیدنت  
مرا دیدی سر خود را بلند نکردی.

۳۰

خلخالی سره سیف خوش مزه داره  
اشتن دله خسه من برنی داره  
تمام تقصیری ژن نه نه داره  
گیله مله ینه من تنها داره

xalxāli sera sif xuš maza dāre  
tamāme taqsiri žēn nana dāre  
ēštan dela xese men bērni dāre  
kila mālā yane men tanhā dāre

سیب سرخ "خلخال" مزه خوش دارد  
تمام تقصیر را مادرزن دارد  
خودش درون [خانه] می‌خواهد ، مرا در بیرون نگه‌میدارد  
دختر را به‌خانه دیگران می‌فرستد ، مرا تنها می‌گذارد .

۳۱

خلخالی سره سیف بندی الاله  
چنده چن سال اومه مالیات حواله  
گلای شونه بیمه ویرمیه خاله (۱۳)  
ملکنم دس دوا منده قواله

xalxali sera sif bandi alāla  
gelāi šuna bima virmima xāla  
čanda čan sāl uma mālyāt havāla  
melkonem das dua manda qavāla

سیب سرخ خلخال ، لاله ، فراز کوهستان  
چوپانی بودم فرود آمدم به‌سوی دامنه‌ها  
چندین و چند سال آمد حواله مالیات  
املاک را از دست دادم باقی مانده است قباله .

۲۲

رباری آواومه گوله به گوله (۱۴)  
بشن یاری بوا چیرا ملولیش  
خسه ور اومه یارم نشته ملوله  
صده ساله بباش من ته قبوله

rebāri āv uma kula ba kula  
xavar uma yārem nešta mulula  
bešen yāri bevā čirā maluliš  
sada sāla bebāš men te gebula

به رودخانه آب آمد از این دیواره ساحل تا به آن دیواره  
خبر آمد که یارم نشسته اندوهگین است .  
برو به یار بگو چرا اندوهگینی  
اگر صدساله باشی تو را قبول دارم .

۲۳

بجاری دریشه نهاری وقتسه  
بشن نه نه دفرس سالیاز چه وقتسه  
دستی رار بمرم بجارر سخته  
تاوستون درومه گیریه شه وقتسه

bejāri dariša nehāri vaxta  
dasti-rār bemērem bejārer saxta  
bešen nana dafars sālyār če vaxta  
tāvestun daruma girya šē vaxta.

در شالی زار هستی هنگام نهار است  
برای دستت بمیرم [کار] شالیزار تو دشوار است  
برو از مادر بپرس چه هنگام سال است  
تابستان فرا رسیده هنگام رفتن به بیلاق است .

۲۴

قدر پسته جوجور چه وله دسته  
بشم دولی گیریه پیرون دفرسم  
چمن شگایتی ته کی گو مسته  
بینم دلی گته را چاره استه

qader pasta jujur ce vela dasta  
čemen šekāyati te ki-ku masta  
bešam duli girya piron dafarsam  
binam deli gēta-rā čāra ēsta.

قدت کوتاهست سینهات همچون دسته گل  
شکایت مرا تو از چه کسی شینده ای  
برویم از پیره های "دولی گیریه" بیرسیم  
ببینیم برای آنچه که دل برگزیده چاره ای هست .

۲۵

سفیدرو آواومه خاله به خالسه (۱۵)  
تگه سوته دلیم ملهم نبیشه  
ویشتیری سره ول کمتر الاله  
چمن خونسی ویکه که ته حلاله

sefidru āv uma xāla ba xāla  
vištari sera vel kamtar alāla  
te ke šuta delim malham nebiša  
čemen xuni vika ke te halāla.

از سفیدرود آب آمد کوه تا به کوه  
بیشترش گل سرخ کمتر آلاله  
تو که مرهم دل سوخته ام نشدی  
خون مرا بریز که به تو حلال است .

۲۶

گیله لی گیله لی (۱۶) نومر مصومه  
سره چیته شوار تنی درومه  
پیشنیر بات کشن نوا خصمه پیرومه  
دشو برو مگه من ته خش اومه

kilali kilali numer masuma  
pišnir bātkaš nua xasma pēruma  
sera čita ševār teni daruma  
dašu-barmē maka men te xaš uma.

دخترک دخترک نامت معصومه  
پیشانیات را حجامت کرده ای حصبه درآمده  
شلوار چیت قرمزی برازنده تو شده  
به درون و بیرون رفت آمد مکن از تو خوشم آمده .

۲۷

خبر اومه میره مله (۱۷) بهاره  
گره جیم بارگینه از سیف و انار  
گره جیم بار ژنده لیلی سواره  
شوینه را گرم به خاطر یار

xabar uma mira malla behāra  
karajim bār zanda laili sevāra  
karajim bār gina az sif-o anār  
šavina rā karem be xātere yār.

خبرآمد [در] میرمحل بهار است  
کرجی را بار زده ام لیلی سوار است  
کرجی ام بار زده شده از سیب و انار  
شبانه طی طریق می کنم به خاطر یار .



۲۸

خواوه بوینم انزله بسته (۱۸) جوانن شون برده دبال دوسته  
جوانن مندینه رجه به رجه تفنگشون پیره (۱۹) پاتران دوسته

xarāva bevinem anzalē basta  
javānēn-šun barda de bāl davasta  
javānēn mandina raja ba raja  
tefange-šun pērē pātrān davasta.

خرابه ببینم جاده انزلی را  
جوانها را بردند دوبال بسته  
جوانها مانده اند صف به صف  
تفنگ به دست دارند و خشاب [به کمر] بسته .

۲۹

سیا زلفی ته داری رو که شونه ریزه دندون داری مرواری دونه  
ترا پیوم گرم برن به که ور دوری سردی وره بیره بیگونه

siyā zelfi tedāri ruka šuna  
riza dandun dāri mervāri duna  
terā pauum karem beren ba ka var  
duri sardi vare baira bigvna.

زلف سیاه را تو داری و شانه کوچک  
دندان ریز داری [همچون] دانه مروارید  
برای تو پیغام می دهم که بیا به خانه  
دوری سردی می آورد شده ای بیگانه .

۳۰

جیره پیره شیمه ویندمه و یه ویندم گیله پیره گوروه تیه  
دفرسیمه گیله دل پیسته رگیه واتش غیر از ایشتی هیچکسی نیه

jira-pēra šima vindema viya  
vindem kila pērē guravē tiya  
dafarsim kila del-pistar kiya  
vāteš qair-az ešte hičkasi niya

به سربالایی رفتم دیدم درخت بید  
دیدم دختر جوراب و میل به دست دارد  
پرسیدم دختر برگزیده دلت کیست  
گفت هیچکسی جز تو نیست .

۳۱

میره مله شیمه ویندم بهاره یاری جو جو مرا سوره نهاره  
بله لش بمره پارچه خره شی (۲۰) یارش هریال دوا جو جوش دیاره

mira malla šima vindem behāra  
yāri juju merā sura nehāra.  
balalēš bemēre pārača xeraši  
yāreš haryāl dua jujuš diyāra

به "میرمحلّه" رفتم دیدم بهار است  
سینه یار برایم شام و نهار است  
فرزند پارچه فروش بمیرد  
به یار هریال فروخته سینه اش پیدا است

۳۲

گیله لی گیله لی (۲۱) نومر پریه  
البنده کوم دو امن ته خریه  
پوتین گالش اشته یاگو دریه (۲۲)  
صد و پنجاه تمن اشته مریه

kilali kilali numer pariya  
putin gāleš ešte pā ku dariya  
albanda kum dua men te xeriya  
sad-o pēnjā teman ešta mariya

دخترک دخترک نامت "پری" است  
گالش پوتین نما به پا کرده ای  
کوه الوند را دادم تو را خریدم  
یکصد و پنجاه تومن مهر باقی تو [کردم]

۳۳

گیله لی گیله لی: نومر مدینه  
تنی قسم دومه سری خدا گو  
ولی گودیم داری سیفی کوسینه  
اشته جفته جوجو آخر چیکینه

kilali kilali numer madina  
veli-ku dim dāri sifi ku sina  
teni qassam duma sari xedā ku  
ešte jefta juju axer čikina.

دخترک دخترک نام تو "مدینه" است  
صورت از گل داری سینه از سیب  
تورا قسم دادم به خدای بالای سر  
جفت سینه هایت آخر مال کیست .

۳۴

هم زحمتم ترانی بس گی رایه  
تنی خیال گری از بی وفایمه  
شیرنه جانم ترانی بس گی رایه  
وفامندیم ترانی بس گی رایه

hem zahmatem terā ni bas kirāya  
širna jānem terā ni bas kirāya  
teni xeyāl kari az bivafāima  
vafāmandim terā ni bas kirāya

همین زحمتم برای تو نیست پس برای کیست  
جان شیرینم برای تو نیست پس برای کیست  
تو خیال میکنی من بی وفا هستم  
وفامندی ام برای تو نیست پس برای کیست

۳۵

شیمه سیله خوار (۳۳) خر پاره پاره  
نه یاری قندی خوام نه قنده پاره  
یاری دستی دره به قنده پاره  
اشتن یاری خوام و چه شیرنه لاوه

šima sēblaxe vār xer pāra pāra  
yāri dasti darē-ba qanda pāra  
nē yāri qandi xām nē qanda pāra  
eštan yāri xām-o ča širna lāva

رفتم به "سیله خوار" [دیدم] ابر پاره پاره  
در دست یار ، پاره قند بود  
نه قند یار را می خواهم نه پاره قند را  
یار خویشتن را می خواهم و صحبت شیرین او را .

۳۶

لور قنده گفر عسله شونه  
ته هف لاول اشته دیمی بشونی  
بری سری ممون تهویندشونه  
ولرهبه به که خلوت چیندشونه

lever qanda gafer asala šuna  
bari sdri mamun te vindešuna  
te haf- lā vel ešte dimi bešuni  
veler ha ba ke xalvat čindešuna

لبت قند است سخت شان عسل  
در آستانه درنمان ترا دیدند  
تو اگر هفت لاگل به صورت خود بیاشی  
گلت همان بود که در خلوت چیدند

۳۷

بشن یاری بوا ای روزه بیشه  
چنده چن سال چمن دومله دبیشه (۲۴)  
طلا انگشتلی فیروزه بیشه  
آخر چمن دلی ملهم نبیشه

bešen yāri bevā ?i ruza biša  
telā angeštali firuza biša  
čanda čan sāl čemen dumla dabiša  
āxer čemen deli malham nebiša

برو به یار یگو یکروزه بودی  
فیروزه انگشتر طلا شدی  
چندین و چن سال در پی من بودی  
آخر مرهم دل من نشدی.

۳۸

چمه دی تاشمهدی خیلی رایه  
گردنم زنجیله دپا بخایه  
ماه محرمه مچت بریایه (۲۵)  
نفسم آخره دچمم رایه

čama di tā šema di xaili rāya  
māhe meharama mačet bar pāya  
gardanem zenjila de pā bexāya  
nafasam āxera de čēmēm rāya

از ده ما تا ده شما خیل راه است  
ماه محرم است مراسم سوگواری بریاست  
گردنم به زنجیر است دوپایم به غل  
نفسم آخر است و دو چشمم به راه است.

۳۹

کیله لی کیله لی نومر خدیجه  
بری درآرورم دبال به گردن  
سیاچمون داری گل گله میجه  
تنی مرا بخون بهاره گیجه

kilali kilali numer xadija  
siyā čēmum dāri gelgela mija  
beren darārvaram dēbāl ba gardan  
teni merā bexun behāra kija

دخترک دخترک نامت "خدیجه" است  
چشمان سیاه داری مژگان برگشته  
بیاتا دست به گردن هم اندا زیم  
و تو برای من بخوان گنجشک بهار

۴۰

کیلله لی کیله لی هفت رنگه الجه  
برن درآرورم پنجه به پنجه  
باز و بندر طلا نقره ول انجه  
ننگه دشمن بمره چمه ناچه

kilali kilali haft-ranga alja  
bāzo bēnder telā neqra vel anja  
bēren darārvaram pēnja ba pēnja  
nanga dešmēn bemēre čama nāja

دخترک دخترک [ای که بهسر] البیجه هفت رنگ [داری]  
بازوبندت طلاست با گل نقش نقره‌ای  
بیا درهم آوریم پنجه به پنجه  
[تا] دشمن ننگین بمیرد از حسرت ما .

۴۱

کیلله لی کیله لی انگری دونه  
بشن نه نه بسوا کافیره نه نه  
طلا گو مو داری نقره گوشونه  
دلی گته یاری هشته چتینه

kilali kilali angeri duna  
telā ku mu dāri neqra ku šuna  
bešen nana bevā kāfira nana  
deli gēta yāri haštē čatina.

دخترک دخترک، دانه‌ی انگور  
مو از طلا داری و شانه از نقره  
برو به مادر بگو مادر کافر  
یار دل برگزیده را وارهاندن دشوار است .

۴۲

گائون ديه مازه ونگم خوش اومه  
يارم قدم ژنی قدم آهيسته  
ياری گفته صدا چمن گوش اومه  
خدا زونو چمن دلی ته پیسته

gāon diyamāza vangem xuš uma  
yāri kafša sedā čemen guš uma  
yārem qadam žani qadam āhista  
xedā zuno čemen deli te pista.

از بانگ غروب هنگام گاوها خوش آمد  
صدای کفش یار به گوش آمد  
یارم قدم می‌زنی قدم آهسته  
خدا می‌داند که دلم تو را می‌خواهد .

۴۳

گلای نارنج گلای سیف و گلای بی  
برن درآرورم دبال به گردن  
غریبیم ، بی‌نوا اومیم شمه‌دی  
خره قدم بژن بشم چمه‌دی

gelai nārenj gelai sif-o gelai bi  
qaribim binavā umaim šemadi  
bēren darārvaram debāl ba gardan  
xerda qadam bežan bešam čama di

دانه‌ای نارنج ، دانه‌ای سیب دانه‌ای به  
غریبیم ، بی‌نوا ، آمده‌ام به ده شما  
بیا درهم آوریم دست‌ها را به گردن  
آهسته قدم بزن برویم به ده ما .

۴۴

اول چمن بیشه اسه دیگری بده داغر پنو چمن جیگری  
گلای نفرین گرم ته خیر میری تیه گافره بنه لای لای بگری

avval čemen biša esa digari  
bada dāqer pēnu čemén jigari  
gelai nefrín karem te xair mabari  
taiya gāfre benai lāi lāi bekari

اول از آن من بودی اکنون [از آن] دیگری  
داغ بدی نهادی بر جگر من  
یکی نفرینت میکنم که خیر نبری  
گهواره خالی بگذاری و لالایی بخوانی .

۴۵

بری سری مندیش برشته شن نی آه و زاری مکه یار اشته شن نی  
آهو زاری اشته جایی نرسه دانزه ایمام چمه فریاد برسه

bari sari mandiš bar ešte šen ni  
āh-o zāri maka yār ešte šen ni  
āh-o zāri ešte jāyi nērase  
dānza ?imām čama faryād berase

در آستانه در ایستادهای در از آن تو نیست  
آه و زاری مکن یار از آن تو نیست  
آه و زاری تو به جایی نمی رسد  
دوازده امام به فریاد ما برس .

۴۶

دسمالی ته چیرا شل آنه وندی گرده دیمی چیرا ول آنه وندی  
ته که چمن چم ودلی چرا بیش چیرا دلی چمن دل آنه وندی

dasmāli te čirā šel ānēvendi  
gerda dimi čirā vel ānēvendi  
teke čemen čem-o deli čerāyiš  
čirā deli čemen del ānēvendi

دستمال [سرت] را چرا شل نمی بندی  
صورت گرد را چرا [همچون دسته] گل نمی بندی  
تو که چراغ چشم و دل من هستی  
چرا دلت را به دلم نمی بندی .

۴۷

روخونی (۲۷) دریشه مرا نه مونی مسته بلبلیشه چیرا نه خونی  
مسته بلبلیشه قفس دریشه هزار افسوس دس ناکس دریشه

roxoni dariša merā nēmuni  
masta belbeliša čirā nēxuni  
masta belbeliša qafas dariša  
hazār afsus dasē nākas dariša

از راه کنار رودخانه می روی برای من نمی مانی  
بلبل مستی چرا نمی خوانی  
بلبل مستی در قفس هستی  
هزار افسوس که در دست ناکس هستی .

۴۸

گوگون سرپرشیمه مرزی به مرزی ویندم الاله تا بندی گو لوزی  
واتش ترسم بشی من تنها برزی واتم الاله تا ته چیرا لوزی

kulun sar-për šima marzi ba marzi  
vindem alāla-tā bandi ku larzi  
vatem alala-ta cira larzi  
vateš tarsem beši men tanhā barzi

از کوهها بهبالا رفتم مرز بهمرز  
دیدم آلاله‌ای در گردنه می‌لرزید  
گفتم آلاله تو برای چه می‌لرزی  
گفت می‌ترسم بروی مرا تنها بگذاری؛

۴۹

ایلی چمن یاره ایلی قاصیدچی شیمه گو پشیمه ویندم د چرچی  
یاری گشه گو مرا جاویگه به قاصیدچی به بشن ته‌ها ویگه به (۲۸)

šima ku pēšima vindem de čarči  
?ili čemen yāra ?ili qāsidči  
qāsidči bē bešen te hā vigē bē  
yari kaša ku merā jā vigē bē

رفتم از کوه بهبالا دیدم دو دستفروش  
یکی یار من است یکی قاصد  
قاصد بیا برو موافقت ازدواج بگیر و بیا  
در آغوش یار برای من جا بگیر و بیا .

۵۰

منگی بوین منگی چه خاصه منگی ویتاویسته چمه خلخاله بندی (۲۹)  
خراوببو خلخال دارش دره نی (۳۰) کیلن جرگه گته یارم دره نی (۳۱)

mangi bevin mangi če xāsa mangi  
vitāvista čama xalxāla bandi  
xarāv bebu xalxāl dāreš darēni  
kilan jarga gēta yārem darē ni

ماه را ببین ماه را ماه زیبا را  
فرو تابیده به گردنه خلخال ما  
خراب شود خلخال که در آن درخت نیست  
دختران جرگه گرفته‌اند یار من همراهشان نیست .

۵۱

منگی بوین منگی چه خاصه منگی ویتاویسته چمه خلخاله بندی  
بره بشم بندی پرچین بگرم ول محمدی سرچین بگرم

mangi bevin mangi če xāsa mangi  
vitāvista čama xalxāla bandi  
bēra bešam bandi parčīn bekaram  
velē mehamadi sarčīn bekaram

ماه را ببین ماه را ماه زیبا را  
فرو تابیده به گردنه خلخال ما  
بیا بید برویم گردنه را پرچین کنیم  
گل محمدی را سرچین کنیم .

دفتر اول - تالشی \* ۱۳۳

۵۲

ازیم شاندر مینسی ته گیله وونسی  
گی واته که بشی ته برج بشونی  
طبقر پریه شی برجه شونی (۳۲)  
اشته و له دیمون ته فل پیشونی

azim šāndermini te gilavoni  
tabaqer pēriya ši berja šuni  
ki vāta ke beši te berj bešuni  
ešte vela dimun te fel pēšuni

منم شاندرمنی ۳۳ تو گیلوانی ۳۴  
طبق به دست داری می روی برای پاک کردن برنج  
چه کسی بتو گفته بروی برنج پاک کنی  
به گل صورت خود کپک بیاشی .

- ۸- معنی تحت‌اللفظی این مصراع "اتاق را فرش ابریشمی بکنم" می‌باشد.
- ۹- "گونله‌دوا" به معنی جنگ با سلاح گرم مانند توپ و تفنگ می‌باشد.
- ۱۰- "داره‌پره" به معنی گستردگی شعاع شاخه‌های درخت است و آن را "دامنه" نیز می‌توان معنی کرد.
- ۱۱- منظور "خرید" کردن است زیرا "سودا" اغلب به جای "خرید، خریدن" بکار برده می‌شود.
- ۱۲- "نال - ناله" به معنی نالیدن، نغمه سردادن + قید تشدید "انده- اندر" + تکرار "نالیدن" و "مه" - همجهول آخر به معنی "است".
- ۱۳- به فراز و نقاط بالایی رشته کوه‌ها که از جلگه و دامنه‌ها به سوی نقاط بالاتر و گردنه‌ها امتداد دارد گفته می‌شود "خاله" این کلمه به معنی شاخه نیز هست وقتی در مورد کوه می‌آید به معنی شاخه‌ای از رشته کوه اصلی می‌باشد.
- ۱۴- کوله به معنی بلندی و تپه ماهور است که در اینجا به معنی کناره‌های بلند و یا دیواره‌های مرتفع رودخانه آمده است.
- ۱۵- در مورد معنی "خاله" توجه شود و به توضیح شماره ۱۳
- ۱۶- کیله - دختر + "لی" - نشانه تحبیت و تصغیر" در این دوبیتی و دوبیتی‌های دیگر "لی" پیوسته به نشانه تحبیت آمده است.
- ۱۷- "میرمحلّه" محله سیدها" نام روستایی ست در جنوب شهر ماسال.
- ۱۸- معمولاً به جاده سنگ‌فرش گفته می‌شود مانند جاده‌ای که از پونل تالش و لابل تا انزلی امتداد داشت و به "انزله بسته" جاده سنگ فرش انزلی" مشهور بوده.
- ۱۹- "یره یا پری یره" pēriya " از مصدر "پگته - برداشتن" به معنی حامل بودن است. مانند "بارش‌پره" یعنی بار به دست، به کول، و یا بردوش دارد، حامل بار است.
- ۲۰- ساختمان این مصراع از لحاظ دستوری نادرست به نظر می‌رسد. نظم طبیعی این جمله چنین است "پارچه خره‌شی بله له بمره - فرزند پارچه‌فروش بمیرد" اما در حالت کنونی بصورت تحت‌اللفظی چنین ترجمه می‌شود "فرزندش بمیرد پارچه فروش را"

## حواشی و تعلیقات بخش دوم از دفتر اول

- ۱- "مال" اسم عام چهارپایان اهلی ست + نشانه جمع "ن" و "ونگ" به معنی نالش و بانگ برکشیدن گاوها + میانوند "ا" + "ونگ" تکرار و "یه" که در حالت پسوند متصل آخر به معنی "است" می‌باشد. به این ترتیب معنی تحت‌اللفظی جمله مورد نظر می‌شود "گاوها در حال نالش و بانگ پیاپی برکشیدند"
- ۲- استعمال "کلمه" ژنه = می‌زند" در اینجا نادرست است. به جای آن می‌بایست از کلمه "کره" می‌کند" استفاده می‌شد.
- ۳- "māsāi" مرکز بخش "ماسال و شاندرمن" از توابع شهرستان تالش.
- ۴- طبق قواعد گویش شاندرمنی "کا = در" حرف اضافه ساده" می‌بایست به صورت "کو" می‌آمد ولی ظاهراً آگاهانه و بنا به ضرورت قافیه، این نکته نادیده گرفته شده.
- ۵- "شوینه" معمولاً به معنی "باشب" و یا "همراه شب" می‌باشد ولی در اینجا به جای "شوونه" šavona = شبانه آمده است و این غلطی مصطلح است و بیرون از قاعده و استثناء
- ۶- معنی تحت‌اللفظی این مصراع "حرف دیگران را به دنبال من مگذار، یار" می‌باشد.
- ۷- "سردن" به معنی سوی و جانب + قید جهت مجهول می‌باشد که به فارسی "اندر رسیدن" و یا "ز راه رسیدن" قابل ترجمه می‌باشد.



بلوک اکنون جزئی از بخش "ماسال و شاندرمن" می‌باشد .

۳۴- "گیلوان" یکی از روستاهای بخش شاهرود خلخال می‌باشد .

- ۲۱- در این مورد و موارد همانند مراجعه شود به توضیح شماره ۱۶
- ۲۲- "دره" از مصدر "دکره" پوشیده و هم به‌درون ریختن " در اینجا به معنی " پوشیده شده" آمده است .
- ۲۳- سیله‌خوار به معنی لغوی " دشت اسفناج وحشی" نام روستایی بیلاقی ست در قلمرو سکونت تیره " ملال" meiā " از ایل خاشه بر تالش‌دولاب .
- ۲۴- دوله دبه اصطلاحاً " به معنی به دنبال کسی بودن به منظور وصلت و ازدواج می‌باشد که اینجا نیز به همین معنی آمده است .
- ۲۵- "مچت بر پایه" مسجد برپاست " اصطلاحاً " به معنی این است که به مناسبتی مهم در مسجد باز است و در آنجا مراسمی اجرا می‌شود .
- ۲۶- تشبیهی ست به حالت شکفتگی جوانه به معنی کمانی و تاب‌دار .
- ۲۷- خط القعر دو رشته کوه را که از جلگه تا بلندترین نقاط بیلاقی امتداد داشته باشد و مسیر اصلی تردد مردم باشد ، رخون می‌نامند .
- ۲۸- هاویگته = آری گرفتن ، نخستین مرحله از جریان یک خویشی و ازدواج است در این مرحله کسی یا کسانی از جانب پسر به خانه دختر می‌رود تا قصد پسر را به دختر و والدینش اعلام و نظر موافق آنها را جلب نماید .
- ۳۰- "دار دره‌نی" به معنی تهی بودن از درخت می‌باشد .
- ۳۱- "دره‌نی" در اینجا به معنی اندر جمع نیست ، همراه دیگران نیست ، می‌باشد .
- ۲۹- "بند" به معنی گردنه و خط‌الراس مرزی بین تالش و آذربایجان است .
- ۳۲- "برج‌شونی" = پاک کردن ، تصویه نمودن برنج از کپک و خاشاک می‌باشد . پیش از رواج یافتن کارخانه‌های جدید برنج‌کوبی وقتی که مردم پوسته شلتوک را در "پادنگ" یا آبدنگ " خانه‌ها، از دانه برنج جدا می‌کردند کار پاک کردن برنج از پوسته‌های جدا شده "برج‌شونی" گفته می‌شد و این کار از وظایف اختصاصی زن‌ها بود .
- ۳۳- "شاندرمن" نام ناحیه وسیعی است که محل سکونت ایل شاندرمن می‌باشد و تا پیش از تقسیمات جدید کشوری در دوره پهلوی دوم ، به عنوان یکی از بلوک پنجگانه تالش شناخته می‌شد و دارای خان نشین ویژه خود بود . این

## ترانه‌های شمال

دفتر اول - تالشی  
بخش سوم - تالشی لوندویل و آستارا

گردآوری شده در :  
lavandavil حومه لوندویل

سال گردآوری: ۱۳۵۵

۲

میونش (۳) بسته‌ی گشتی هزو رنگ	کینه لم (۲) کینه لم نوملش شواهنگ
اگه رستم بشو چه کافیرون جنگ	چشونش راسته‌ی خون هزوگارد

kinalem kinalem numleš šavāhang  
 miyuneš bastaye kešti hazo rang  
 čašuneš rāštaye xune hazo kārđ  
 age rostam bešu če kāfiron jang

دخترک من، دخترک من ، نامش شباهنگ  
 به کمر خویش کشتی هزاررنگ بسته است  
 چشمانش پر است از خون هزار کارد  
 آنگاه که رستم برود به جنگ کافران

۳

تونسی بنو بخندی تونی بلبل	اوه سوره لیوه او به بی گل گل
سوته کافشنی گو بنونی بلبل	بنوسسون چمه کافشنه سوتن

ava-sura livē ubēbi gelgel  
 tuni benu baxandī tuni belbel  
 benu sasun čama kāfšane sutan  
 suta kāfšane-ku benu ni belbel

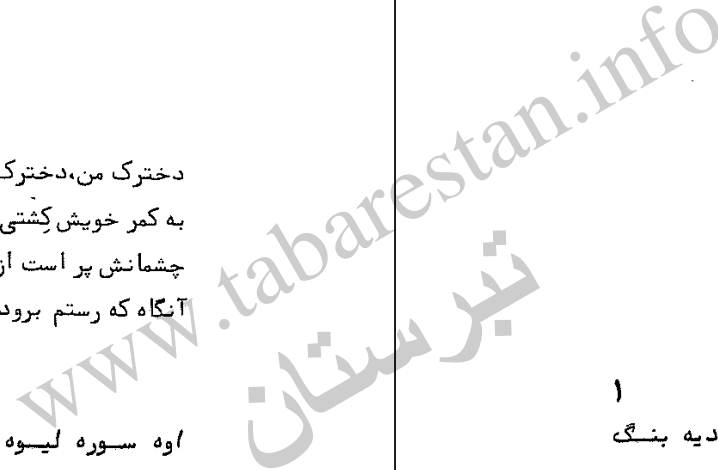
سال نو است برگها شکوفا شده‌اند  
 گاهی چکاوک می‌خواند گاهی بلبل  
 صداها‌ی چکاوک علفزار ما را سوخته  
 در علفزار سوخته چکاوک و بلبل نیست

۱

پشم به کوهی سه (۱) پکار دمه ونگ	یویی به من و ته هردیه بنگ
نه بنگم هردیه نه بنگی دونه	یویی مسته چشون کردم دیونه

pēšem ba kuhi sa pēkārđemē vang  
 yuyi ba men vota te hardeya bang  
 nē bangem hardeya nē bangi duna  
 yuyi masta čašun kardem divona.

رفتم به بالای کوه ، برکشیدم فریاد  
 یار بمن گفت : تو بنگ خورده‌ای  
 — نه بنگ خورده‌ام نه دانه بنگ  
 چشمان مست یار مرا دیوانه کرده است .



۴

کینه لم کینه لم نوملش گلستون  
دستی دروز بگه نارنجی بسون  
شیی شم آوشمه خولش به دستون  
زوا به باغونه کینه به بسون

kinalem kinalem numleš gelestun  
šayi šem āvšema xuleš ba dastun  
dasti deruz beka nārenji bessun  
zua ba bāquna kina ba bussun

دخترکم ، دخترکم، نامش گلستان  
پیرهنش ابریشم است ، خالاش به‌دستان  
دست را دراز کن نارنج را بستان  
پسر در باغ است، دختر در بوستان

۵

شیمه دریو گنو پماندیم پردون  
بمه‌شون و وتسه بته زارده رانگ چوش  
جون قبون آده‌یم دریونه گردون  
شووروزم بارده چه یویی داردون

šima daryu kanu pēmāndim pardun  
jone qebun ādaim daiu-na gardun  
bame-šun vota bate zārda rangčuš  
šav-o ružem bārdē če yuyi dārdun.

رفتم کنار دریا ایستادم [در پس] پل‌ها  
جان را قربانی می‌دهم به دریا گردها  
به من گفتند که تو زرد رنگ چرایی  
شب و روز کشیدم درد یار را

۶

یویی دارد ون گشتیم از یویی داردون  
سینه‌ش قلم ببوگشش قلمدون  
یویی قبون بشوم آنگشته باندون  
آزگشتیم یویی داردون یویی داردون

yuyi dārdun keštīm az yuyi dārdun  
yuyi qebun bešum āngešta bāndun  
sinaš qalam bebu kašeš qalmdun  
āz keštīm yuyi dārdun yuyi dārdun

از دردهای یار کشته شدم از دردهای یار  
قربان یار بروم [قربان] بندانگشان [او]  
سینه‌اش قلم بشود آغوشش قلمدان  
من کشته شدم از دردهای یار ، از دردهای یار ،

۷

اووشم پونزه‌ی گردویه بده  
چمه خبه ببان چمه نه نه رو  
کاشتمون نبوده هر دویه بده  
چمه ولگونه رانگ زردویه بده

uvešem ponzaye gerduya bade  
kāštemun nebudē herduya bade  
čeme xaba bebān čeme nana-ru  
čeme veiguna rāng zarduya bade

ماه پانزده [شبه] است و گرد شده  
کشته ما نابود است و خرد شده  
خیرم را ببرید برای مادرم  
رنگ گلگون من زرد شده .

۸

هووش دوارديه اولونه گارده  
یتیمی زارده رانگ داردونه گارده  
همه صبر آگه گومیل ببییه  
چن کس خونه خروب صبرونه گارده

havoš davārdaye avluna kārde  
yatimi zārda rang dārduna kārde  
hama saber āka kumi babiye  
čan kas xuna xarub sabruna kārde

هوا در هم آمده و ابرآلود شده است  
دردها رنگ [چهره] یتیم را زرد کرده است  
همه صبر کردند کامل شدند  
چند کس را نیز صبر خانه خراب کرده است

۹

سره سیفی بییم دوری بشنده  
دستی ریحون بییم یویی گشنده  
اوتشلی بگنه (۶) بدخویلی گنده  
منش بدنوم گارده یویی چشنده (۷)

sera sifi biyem duri bašenda  
dasti raihun biyem yuyi kašenda  
utašli begene bad xuili kanda  
meneš bad num kārde yuyi čašenda

سیب سرخی بودم بر سر نوک درخت  
دسته‌ای ریحان بودم در آغوش یار  
آتش بیفتد به دودمان بدکنشت  
مرا بدنام کرد در نظر یار .

۱۰

مولون وانگه وانگه (۸) پشن به الوند  
بمه کو نمانده گشتی کمریند  
چمه خبه ببن چمه نه نه رو  
اولتم (۹) به درزه یوییم به پیوند

mulun vāngē vāngē pēšen ba alvand  
bama-ku nemāndē kešti kamarband  
čeme xaba bebān čeme nana-ru  
ulatem bederze yuyem ba pavand

دامها به نالشدن رفتند به بالای الوند  
برای ما نماند گشتی و کمریند  
خبر مرا ببرید برای مادر من  
کفتم را بدوزد . یارم بماند [همچنان] نامزد

۱۱

هشیلیم هشیلیم دسوسه مانده (۱۰)  
محمد مصطفی دیوسه مانده  
اینسونی گاشتمون ای دونه گندم  
سوری ده دونزده ما غوغیسه مانده

hašilem hašilem de su sa māndē  
mohammad mostafā de pusa māndē  
?insuni kaštemun ?i duna gandem  
suri de dunza mā qoqisa māndē

آفتابم آفتابم بر سر سایه ایستاده  
محمد مصطفی (ص) روی دو پا ایستاده  
کشته‌ی انسان یک دانه گندم است  
[ آن نیز ] دوازده ماه سال بر سر مشعل مانده است .

۱۲ سوته دویسی بییم بشم اچییه  
غمون دل هارده به لشم اچییه  
آزقبون اشیمه خدو ووته گو  
یویم هارچی آتی خشم اووییه

suta duyi biyem başem ačiya  
qamun del hārda be lasem aciya  
āza qebun ašima xedu vota ku  
yuyem harči āti xašem uviya

درختی سوخته بودم نوکم آشکار بود  
غمها دلم را خورده بودند جسمم آشکار بود  
من قربان می رفتم گفته خدا را  
یارم هرچه می گفت خوشم می آمد .

۱۳ هووش (۱۱) دواردیہ میلش گلوکسه  
چمه مدغونه دل خیلی به گوکه (۱۲)  
همه سوداگرن شن بشده سودا  
چمه سوداگری دیملش به خوکه

havoš davārdaye mēileš keluka  
čeme medquna del xaili ba kuka  
hama sūdā-karen šen bašda sūdā  
čeme sūdā kari dimli ba xuka

هوا درهم آمده است میل کولاک دارد  
دل ناخوش من خیلی گرفته است  
سوداگران همه رفته اند سر سودای خود  
چهره سوداگر من در خاک [نهفته] است .

۱۴ سیو چارده جوون ته غمزه مکه  
آزبه ته عاشقیم اوشگور او مکه  
آز به ته عاشقیم بلبل به بوغی  
چه بوغی بلبلی اوره مکه

siyu čārda javon te qamza maka  
āz ba te āšeqim uškur umaka  
āz bate āšeqim belbel ba buqi  
če buqi belbeli uvora maka

جوان سیه چهره تو غمزه مکن  
من به تو عاشق هستم آشکار مکن  
من به تو عاشقم بلبل به باغ  
بلبل باغ را آواره مکن .

۱۵ کینه لم کینه لم نوملر نسویه  
سیو زلفر به سبیه دیمی سویه  
اره ایقروره (۱۳) گره دینده نه  
هارکس ایقرور اوگارده دیملی سویه

kinalem kinalem numli nesuya  
siyu zelfer ba sibya dimi suya  
ama ?iqurura karda de yandena  
hārkas ?iqurur ugārde dimli suya

دخترکم ، دخترکم ، نامت "نسا" است  
زلف سیاهت سایه روی سفید است  
ما عهد بسته ایم با هم دیگر  
هر کس از عهد بازگردد رویش سیاه است

۱۶

کینه لم کینه لم نوملی هدیه  
آزاشتیم ته چمه خدو دوئه (۱۴)  
بشده برزه لمون نشده به دییه  
بگه پرواز بگم از به ته دییه

kinalem kinalem numli hadiya  
bašda barza lamun nešde ba diya  
āz ešteyim te čeme xedu dua  
beka parvāz bekam az ba te diya

دخترکم ، دخترکم نامت "هدیه"  
در بالکن [خانه‌اش] نشسته است به‌تماشا  
من از آن تو هستم تو عطای خداوندی‌ام  
بکن پرواز تا من تو را تماشا کنم .

۱۷

اووشم پونزه‌ی به پوره پوره  
نه قنده هارده نه قندی پوره  
یویی بمه دوا چه قنده پوره  
یویی مسته چشون گاردم دیوونه

uvešem ponzaye ba pura pura  
yuyi ba me dua če qanda pura  
nē qandema hārdē nē qandi pura  
yuyi masta čašun kārдем divona

ماه پانزده [شبه] است پاره پاره شده  
یار بمن داد پاره‌ای قند  
نه قند را خوردم نه پاره قند را  
چشمان مست یار مرا کرده است دیوانه .

۱۸

شیمه دریو گنو ویندمه چرچی  
هارکس یویی گو بمه خبه بدوی  
یویم بولو برزه زلفنش غمچی  
سیته پولسی بدویم بوزوره خرچی

šima dayu kanu vindema čarči  
yuyim bulo barza zelfēneš qamči  
hārkas yuyi ku ba me xaba badui  
sina puli badoim buzura xarji

رفتم کنار دریا دیدم دستفروش دوره‌گرد  
قامت یار من بلند است و زلفانش تازیانه  
هر کس از یار به‌من خبری بدهد  
پول سینه [ریزم] را به‌او خرچی بازار می‌دهم .

## حواشی و تعلیقات بخش سوم از دفتر اول

- ۱- سه = سر، در اینجا به همان معنی بالا و فراز آمده است.
- ۲- "لم" در اینجا ضمیر سببی است یعنی ای دختری که از آن من هستی.
- ۳- ترجمه تحت‌اللفظی این کلمه "به میان خویش" می‌باشد.
- ۴- معنی دقیق این کلمه متوقف شدن در برابر یک مانع می‌باشد.
- ۵- بارده = بردم در اینجا به معنی خوردن و یا کشیدن می‌باشد.
- ۶- بگنه به معنی برخورد نیز می‌باشد.
- ۷- ترجمه تحت‌اللفظی این عبارت "در چشم یار" است
- ۸- روانگه وانگه لفظ نالش و بانگ مکرر گاوهاست.
- ۹- اولت به معنی رخت تازه نیز می‌باشد.
- ۱۰- مانده به معنی "مانده است" نیز هست.
- ۱۱- معنی این کلمه "هوارا" می‌باشد.
- ۱۲- کوک در اینجا یک اصطلاح کنایی است به معنی گرفته و بعضی آلود بودن، سازی کوک شده که آماده زاری و ناله است.
- ۱۳- ایقرور = اقرار، در اینجا بصور مجازی به معنی عهد و پیمان آمده است.
- ۱۴- ترجمه تحت‌اللفظی این جمله "تو خداداده" من " می‌باشد.



## ترانه‌های شمال

دفتر دوم : گیلکی  
بخش اول : گیلکی گیل دولابی

www.tabarestan.info  
تبرستان

گردآوری شده در روستاهای :

حومه رضوانشهر

حومه اردجان

سال گردآوری ۶۴ - ۱۳۵۵

۲

مسلمانان می یاره کا (۲) بورن کا  
گوه‌ر شب چراغ وفا نداره  
گوه‌ر شب چراغه کابورن کا  
می یاره با وفاره کابورن کا

moselmānān mi yārē kā buren kā  
gūhare šab-čerāqe kā buren kā  
gūhare šab-čerāq vafā nedāre  
mi yāre bā-vafā-re kā buren kā

مسلمانان! یار مرا کجا می برند، کجا  
گوه‌ر شب چراغ مرا کجا می برند، کجا  
گوه‌ر شب چراغ وفا ندارد  
یار باوفای مرا کجا می برند، کجا

۳

هوا را بین (۳) هوا را بین هوا را  
خدا نجات بده شاه گیلانا  
کبوتر پر زنه دور تلا را (۴)  
زوتر مرخص بوگونه می برارا

havā-rā bin havā-rā bin havā-rā  
kubutar par zene dūre telā-rā  
xodā nejāt bede šāhe gilānā  
zotar morxas bukune mi berā-rā

هوا را بین، هوا را بین، هوا را  
کبوتر پر می زند به دور تالار  
خدا شاه گیلان را نجات بدهد  
[تا] زودتر مرخص بکند برادر مرا

۱

اگر راهان نبون (۱) باغانه بیه  
سیفید ماهی ببون دریا نه بیه  
بوشو یارا بوگو راهانه بیه  
اگر دانی که دشمن در کمینه

bušu yārā bugu rā-hāne biye  
agar rāhān nobun bāqāne biye  
agar dāni ke došman dar kamīne  
sifid māhi bubun daryāne biye

برو به یار بگو از [مسیر] راهها بیا  
اگر از راهها نشود از [میان] باغها بیا  
اگر می دانی که دشمن در کمین است  
ماهی سفید باشو از [راه] دریا بیا.

۶

اشتالی تیتسه یم من زرد نیم زرد      میان صد جوان من بدنیم بد  
 بدا بوشوم سفر واگر دمه یار      اگر تره نو بردم مردنیم مرد

aštāli titaim man zard niem zard  
 miyānē sad javān man bad niem bad  
 bedā bušum safar vāgerdeme yār  
 agar terē nubordeim mard niem mard

شکوفه شفتالویم زرد نیستم من ، زرد  
 در میان صد جوان من بد نیستم ، بد  
 بگذار به سفر بروم و برگردم یار  
 اگر تو را نبرم - با تو ازدواج نکردم - مرد نیستم ، مرد

۷

سورخه گوله بیباغان باد بوره باد      باغبان او نه دومبال دادگونه داد  
 باغبان گوله دومبال داد نوکون تو      امانت خو صاحبا یاد گونه یاد

surxe gule be bāqān bād bure bād  
 baqebān une dumbāl dād kune dād  
 bāqebān gule dumbāl dād nukun tu  
 amānat xu sāhābā yād kune yād

گل سرخ را در باغها باد می برد ، باد  
 باغبان به دنبال آن داد می کشد ، داد  
 باغبان ! در پی گل داد مکش تو  
 امانت صاحب خود را یاد می کند ، یاد .

۴

دوشنبه روز آیم من تی عیادت      تی قد و قامته گنم زیارت  
 اگر تی مار بوکود از من شکایت (۵)      دیله تیور نهم شوم بهولایت

dušanbe ruz āim man ti ayādat  
 ti qadd-o qāmate konem ziyārat  
 agar ti mār bukod az man šekāyat  
 dile ti var nehem šum be velāyat.

روز دوشنبه من به عیادتت می آیم  
 قد و قامت تو را زیارت می کنم  
 اگر مادرت از من شکایت کرد  
 دل را پیش تو می گذارم می روم به ولایت .

۵

بلور مسته بلور مسته بلور مست      بلوره بادرنگه (۶) کسی بزه دست  
 بلوره بادرنگه کس نزه دست      پیرهن پور آبوسته خوره بوبومست

bulur maste bulur maste bulur mast  
 bulure bādrange ki bezē dast  
 bulure bādrange kas neze dast  
 pirhan pur ābuste xurē bubu mast

بلور مست است ، بلور مست است ، بلور مست  
 "باد رنگ" بلور را چه کسی دست زده است  
 "باد رنگ" بلور را کسی دست زده است  
 پیرهن پر شد [و آن] برای خود مست گردید .

۸  
می یاره بینیشه بالای تلار  
تی چوم نقاشیه تی دس طلا کار (۷)  
بوگو اشتر بیا دارم تره کار  
تره قربان بوشوم یار وفادار

mi yārē biništē bālaie telār  
bugu aštar biyā dārem terē kār  
ti čum naqqāšīye ti das telākār  
terē qorbān bušun yārē vafādār

یار من نشسته است بالای تلار  
بگو بیا این طرف ، با تو کار دارم  
چشم تو نقاشی است دست تو طلاکار  
به قربان تو بروم یار وفادار .

۹  
تلار جور بوشام اسر تا اوسر  
بیشین یارا بگین (۸) تی سر سگه سر  
دسه دسمال بنام سرکه خمه سر  
تازه یار بیگفتم می خاک بته سر

telāre jor bušām asar tā u sar  
dase dasmāl benām serke xome sar  
bišin yārā begin ti sar sake sar  
tāze yār bigiftem mi xāk be tē sar

به بالای تلار رفتم [ از ] این سر تا آن سر  
دستمال جیبی را نهادم بر روی خم سرکه  
بروید به یار بگوئید سر تو همچون سر سگ  
یار تازه گرفتم ، خاک من به سر .

۱۰  
تلاره جور بوشام اسر تا اوسر  
بوشو یارا بوگو مه خاک بته سر  
دسه دسمال بنام یاره دیله (۹) سر  
تازه یار بیگفتم تی چومه غرصه

telāre jor bušām a sar tā u sar  
dase dasmāl benām yāre dile sar  
bušu yārā bugu mē xāk be tē sar  
tāze yār bigiftem ti čume qorse

به بالای تلار رفتم از این سر تا به آن سر  
دستمال جیبی نهادم بر روی دل یار  
برو به یار بگو خاک من بر سر تو  
یار تازه گرفتم به حسودی چشمت .

۱۱  
شیمه خانه امه خانه برابر  
کوتا باله بنن مه گردن سر  
جه گردن اوساده بنادیله سر  
کوتا باله بنا گردن نرسید (۱۰)

šimē xāne amē xāne barābar  
kutā bāle benen mē gardane sar  
kuṭā bāle benā gardan narasid  
je gardan usāde benā dile sar

خانه<sup>۴</sup> شما روبروی خانه<sup>۵</sup> ما . .  
دست کوتاه [ات] را بگذار بر روی گردنم  
دست کوتاه را گذاشت اما نرسید  
از گردن برداشت بر روی دل گذاشت .

۱۲

چیه به دس داری پاپروز (۱۱) عنبر  
به هر جا بوشایی آیم به ته ور

اوره که گراشی مه عمو پسر  
پاپروزه بکشن ته رایه بیگیر

ure ke kerā šī mē amu pesar  
čiye be das dāri papruze anbar  
pāpruze bekešen tē rāie bigir  
be har-ja bušāyi āim be tē var

از آنجا که می‌گذری، پسر عموی من  
چه چیز است که به دست داری؟ سیگار عنبر  
سیگار را بکش و راحت را ادامه بده  
به هر کجا که رفتی می‌آیم به نزد تو.

۱۳

سه تا دختر نیشته پهلو به دیوار  
کوچیتا تا مه یاره خدا نیگهدار

بجارسره خانه دورین تلار  
ایتا آفتاب، ایتا مانگه، ستاره

bejār sare xāne durine telār  
setā duxtar ništē paḥlu be divār  
?itā āftāb ?itā mānge setāre  
kučitā mē yāre xodā nigahdar

در درون تلار خانه میان شالیزار  
سه تا دختر نشسته‌اند پهلو به دیوار  
یکی آفتاب، یکی ماه است [یکی] ستاره  
آن یکی که کوچکتر است یار من است خدا [یش] نگهدار.

۱۴

بوکون پرواز بوشو ابرا بلن‌تر  
بوشو یارا بگوگسه بایسه بمه ور

کبوتر آی کبوتر آی کبوتر  
خشته خانه بساختم آهینه در

kobūtar āi kobutar āi kobutar  
bukun parvāz bušu abrā bolantar  
xešte xāne besāxtem āhine dar  
bušu yārā bugu bāie be mē var

کبوتر آی کبوتر آی کبوتر  
پرواز بکن برو بالاتر از ابر  
خانه خشته ساختهام در آهنی  
برو به یار بگو بیاید به نزد من.

۱۵

سیا زلفا بیدم برسر بالش  
زمین و آسمان بامو به نالش

شب شنبه بوشام بر بام تالش  
دس ببرددم سیا زلفا بیگیرم

šabe šambe bušām bar bāme tāleš  
siyā zolfā bidēm bar sare bāleš  
das bobordem siyā zolfā bigirem  
zamin-o āsemān bāmu be nāleš.

شب شنبه رفتم بر بام تالش  
زلف سیاه را دیدم بر سر بالش  
دست بردم زلف سیاه را بگیرم  
زمین و آسمان آمد به نالش.

۱۶

بوشایی و مره هرگز نایی دس  
مه زبان لال بوبو دیل نایه هرگز

بهار بامو بگاشتم باغه نرگس  
همه گوین تره دس ویگیرم دس

behār bāmu bekāštem bāqe narges  
bušā?i-yu merē hargez nāiy das  
hama guien tere das vigirem das  
mē zeban lāl bubu dil nāie hargez

بهار آمد در باغ نرگس کاشتم  
رفتی و هرگز نمی آیی ام به دست  
همه می گویند از تو دست بردارم ، دست  
زبانم لال بشود ، دلم نمی آید هرگز

۱۷

زنه راضی کونم زن مار زنه لنگ  
عیزرائیل بزنه ته گیلویه چنگ

قبا تنگ آستین تنگ و کمر تنگ  
بیا زن مار تومی کاره نزن لنگ

qeba tang astin tang-o kemar tang  
zane razi kunem zan-mar zene lang  
biya zan-mar tu mi kare nezen lang  
?izra?il bezene tē giluiē čang

قبا تنگ ، آستین تنگ و کمر تنگ  
زن را راضی می کنم مادرزن کارشکنی می کند  
بیا مادرزن کارشکنی نکن  
عزرائیل بزند به گلوی تو چنگ .

۱۸

چره تو دئر باموئی مسته بول بول  
رایانه بیگفته آب و گیل و چول

توفنگ چخمقی شفتالی گول گول  
بوگفتی دئر باموم فرصت نداشتم

tufange čaxmāgi šaftāli gul-gul  
čerē tu dēr bāmuyi maste bul-bul  
bugufti dēr bāmum forsāt nedāštem  
rāyāne bigifte āb-o gil-o čul

تفنگ چخماقی ! با نقش گل شفتالو  
چرا دیر آمدی بلبل مست من  
گفتی دیر آمدم [برای اینکه] فرصت نداشتم  
راهها را آب و گل و لای گرفته است .

۱۹

دهان تنگ داری تو غنچه گول  
شبانه خواب نوکونی خاطره گول

بنال بول بول بنال مه مسته بول بول  
اگر بول بول بدانی قیمت گول

benāl bul-bul benāl mē maste bulbul  
dehāne tang dāri tu qonča-ie gul  
agar bul bul bedāni qeimate gul  
šabāne xāb nukuni xāterē gul

بنال بلبل بنال بلبل مست من  
دهان تنگ داری تو غنچه گل  
بلبل ! اگر تو قیمت گل را بدانی  
شبها نمی خوابی به خاطر گل .

۲۰

آوی شلوار دوکود (۱۳) نامره بیمیرم	گندم باغه (۱۲) بوشوم گندم ببینم
منی خواخور نارم دوخانم زاما	آوی شلوار دو کود گردخه باما

gandom bāge bušom gandom bibinem  
 āvi šalvar dukud nāmre bimirem  
 āvi šalvār dukud gerdexe bāmā  
 meni xāxur nārem duxānem zāmā

بهگندمزار رفتم گندم درو کنم  
 برای نام آنکه شلوار آبی پوشیده است بمیرم  
 آنکه شلوار آبی پوشیده است [بر روی] پام می‌گردد  
 من که خواهر ندارم [تا او را] داماد صدا بزنم .

۲۱

تو نارنج پوس کنی من در کمینم	تو بالای تلار من در زمینم
چره فوموج کنی مه نازنین یار	تو نارنج پوس کنی من نیمه نار

tu bālāie telār man dar zaminam  
 tu nārenj pus kuni man dar kaminam  
 tu narenj pus kuni man nimaye nār  
 čerē fumuj kuni mē nāzanin yār

تو بالای تلار من در زمینم  
 تو نارنج پوست می‌کنی من در کمینم  
 تو نارنج پوست می‌کنی من نیمه نار  
 برای چه پرسه می‌زنی یار نازنین من .

۲۲

داره اناره واجه (۱۴) چیکن نتانم	می یار اویه ایسه دیتن نتانم
صدو پنجاه تومان او باغا هینم	اویه گردش گونم مه یاره دینم

dāre anār vāje čian netānem  
 me yār uiē ?ise dīan netānem  
 sad-o panjā tomān u bāqā hinem  
 uie gardeš kunem mē yāre dīnem

درخت انار میوه دارد چیدن نمی‌توانم  
 یار من آنجا ایستاده دیدن نمی‌توانم  
 صدوپنجاه تومان آن باغ را می‌خرم  
 آنجا گردش می‌کنم و یارم را می‌بینم .

۲۳

خیاره پوست کنم پوستا فیشانم	تره عروس کنم چن سال نیشانم (۱۵)
تره عروس کنم شیش مانیشانم	بعد از شیش ما تره لحاف دشانم

xiyāre pust konem pustā fišānem  
 terē arus konem čan sāl nišānem  
 terē arus konem šiš mā nišānem  
 badaz šiš mā terē lehāf dešānem

خیار را پوست می‌کنم پوست را دور می‌ریزم  
 تو را عروس می‌کنم چند سال می‌نشانم  
 تو را عروس می‌کنم شش ماه می‌نشانم  
 پس از شش ماه بررویت لحاف می‌اندازم .

۳۴

اگر یکشب نیایی من هلاکم  
آفتاب بیرون بامومن زیر خاکم  
هوا شورم دره من سینه چاکم  
اگر یکشب نیایی تا خوروزخوان

havā šurem dere man sina čäkem  
agar yĕk-šab niyāiy man halākem  
agar yĕk-šab niyāiy tā xuruz xān  
aftāb birun bāmu man zire xākem

هوا را مه صبحگاهی گرفته و من سینه چاکم  
اگر یکشب نیایی من هلاکم  
اگر یکشب نیایی تا خوروزخوان  
آفتاب که بیرون آمد من زیر خاکم .

۳۵

صد و پنجاه تومون ارزان بیهمه  
ای شب تهور خوسم دردم دوا به  
نازنی نینی تره لاجان بیهمه  
صد و پنجاه تومن ته شیربها به

nāzninini terē lājān bihēme  
sad-o panjā tumun arzān bihēme  
sad-o panjā tumun tē šir behā bē  
?i-šab tē var xusem dardam davā bē

نازنینا! تو را در لاهیجان خریده‌ام  
صدوپنجاه تومن! اما [ارزان خریده‌ام  
صدوپنجاه تومن شیربهایت می‌شود  
یک شب کنار تو بخوابم دردم دوا می‌شود .

۲۶

کوره گوره منی (۱۶) ته قربانی شوم  
نه ته سفه چینم نه ته اناره  
بدن ایجازه ته باغه دیرون شوم  
ای دسته گول چینم مره بیرون شوم

korē korē mani tē qorbāni šum  
beden ?ijāza tē bāqe dirun šum  
na tē sēfe činem na tē anāre  
?i daste gul činem merē birun šum

دخترک ، دخترک ! به قربانت می‌روم  
بده اجازه به درون باغت بروم  
نه سیبت را می‌چینم نه انارت را  
یک دسته گل می‌چینم و برای خود بیرون می‌روم .

۲۷

بولنده گول سر نرگس بگاشتم  
یاره بیگیفتم و مهور نداشتم  
مه نرگس قد بوکود قدرش نداشتم  
مردم تهمت بزن من بیشناوستم

bulande kule sar narges bekāštem  
mē narges gad bukud qadraš nedāštem  
yāre bigiftem-o me var nedāštem  
mordom toḥmat bezen man bišnāvestem

روی تپه بلند نرگس کاشتم  
نرگس من قد کرد و قدرش را نگه نداشتم  
یار را برگزیدم و نزد خود نگه نداشتم .  
مردم [بمن] تهمت زدند من شنیدم .



۲۸

تابستان لاله‌زاره من نی‌میرم  
زمستان زود دواره من نی‌میرم

بهاره وقت کاره من نی‌میرم (۱۷)  
پاییزه گشت کونم مانه زمستان

behāre vaxte kāre man nimirem  
tābestān lālezāre man nimirem  
pāiyze gešt kunem māne zemestān  
zemestān zud devāre man nimirem

پاییزه است وقت کار است من نمی‌میرم .  
تابستان لاله‌زاره است من نمی‌میرم  
پاییزه را سیاحت میکنم می‌ماند زمستان  
زمستان زود سپری می‌شود من نمی‌میرم .

۲۹

وقتی خانه آیم غمخوار ندارم  
که جا من کمترم که یار ندارم

بهار و تابستان من چارو دارم  
مردومان من نانم که ور بنالم

behār-o tābestān man čārvedārem  
vaxti xāne āim qamxār nedārem  
mordumān man nānem kē var benālem  
kējā man kamtarem ke yār nedārem

بهار و تابستان من چارو دارم  
وقتی به‌خانه می‌آیم غمخوار ندارم  
مردمان من نمی‌دانم نزد کی بنالم  
از چه کسی من کمترم که یار ندارم .

۳۰

کلاچ سرسیاه میل میلی گردن  
کوبوتر نوبوره بارش گیرانه  
ایتا پیغام دارم گی‌تانه بردن  
مسته بول بول بوره شیرین زبانه

kelāče sar siyā mil mili gardan  
?itā pēiqām dārem ki tāne bordan  
kobutar nobure bāreš girāne  
maste bulbul bure širin zebāne

کلاغ سرسیاه گردن خط خطی  
پیغامی دارم چه کسی می‌تواند ببرد  
کبوتر نمی‌برد بارش گران است  
بلبل مست می‌برد که شیرین زبان است .

۳۱

سیفیدرو آب بامو تا بال و گردن  
سیفید رو آب مره توگر نگردان  
مره گرگردانه نتانه بسوردن  
سیفید پیره‌ن بال دره مه گردن

sifidru āb bāmu tā bāle gardan  
merē ger gerdāne netāne burdan  
sifidru āb merē tu ger negerdān  
sifid pirhane bāl dera mē gardan

آب سفید رود آمد تا بال و گردن  
مرا به‌دورم می‌گرداند اما نمی‌تواند ببرد  
آب سفیدرود تو مرا به‌دورم نگردان  
دست آن‌کسی که پیره‌ن سفید پوشیده در گردن من است .

۳۲

ته رخته چرک گیره مثل غریبان  
با صابون دیل و ارسوی چومان

نازنی نینی توبه گو به گیلان  
ته لیبسه فادن تره بوشورم

nāzni nini tu be ku mah be gilān  
tē raxte čerk gire mesle qaribān  
tē libāse fāden terē bušurem  
bā sābune dil-o arsuie čumān

نازینیا ! تو در کوهی و من در گیلان  
رخت تو را چرک می گیرد مثل غریبان  
لیاست را بده من بشویم  
با صابون دل و اشک چشمان .

۳۳

ترسم وارش بباره برسر من  
میان سیل بمانه دیلبر من

هوا ابری بویوسته وای برمن  
ترسم وارش بباره سیل بیگیره

havā abri bubuste vāie bar man  
tersem vāreš bebāre bar sare man  
tersem vāreš bebāre sēil bigire  
miyān sēil bemāna dilbare man

هوا ابری شد و ای بر من  
می ترسم باران بیارد برسر من  
می ترسم باران بیارد سیل درگیرد  
میان سیل بماند دلبر من .

۳۴

خوسره بنا بوتیرمه عرقچین  
ای روز وعده بنن تو پشت پرچین

مه یاره بوشوبو بجاره ویجین  
بوشوم قربان به ته زلفان چین چین

mē yārē bušu bu bejāre vijin  
xu sare benā bu tirme araččin  
bušum qorbān be tē zolfāne čin-čin  
?iruz vade benen tu pušte parčcin

یار من رفته بود به وجین بچار  
به سر خود نهاده بود عرقچین ترمه  
قربان بروم زلفان چین چین تو را  
یک روز قرار بگذار پشت پرچین .

۳۵

تو حاجی دختری تاج سر من  
تونو ته یار به قربان سر من

تو نارچ و ترنجی دلبر من  
به غیر از من اگر تو یار بیگیری

tu narenj-o toranji dibare man  
tu hāji doxtari tājē sare man  
beqēir az mən agar tu yār bigiri  
tunu tē yār be qorbānē sarē man

تو نارنج و ترنجی دلبر من  
تو دختر حاجی هستی ، تاج سر من  
به غیر از من اگر تو یار بگیری  
تو و یار تو به قربان سر من .

۳۶

اون دختر که شینه پرغمزه داره  
اونه راشون چقدده مزه داره

اون خانه که شینه دروازه داره  
اونه قد بامه قد اندازه داره

un xāne kē šine darvāza dāre  
un doxter kē šine por qamze dāre  
unē qad bā mē qad andāze dāre  
unē rā šon čeqadde maze dāre

آن خانه مال کیست که دروازه دارد  
آن دختر کیست که بسیار غمزه دارد  
قد او با قد من هم اندازه است  
راه رفتن او چقدر بامزه است

۳۷

تنباکو نم‌گونم مه تازه گشه  
عزیزه دس بوسوخت مه دیله‌گوشه

ایتا قلیان بیهم قلیان شیشه  
ایلہی چلنگر نسازی ماشه

?itā qalyān bihēm qalyāne šīše  
tanbāku nam kunem mē tāze gēše  
?ilāhi čelengar nesāzi māše  
azize das busuxt mē dile guše

یک قلیان خریدم قلیان شیشه‌ای  
تنباکو خیس می‌کنم ، تازه عروس من  
ایلہی چلنگر تو ماشه نسازی  
دست عزیز سوخت و گوشه دل من .

۳۸

مه یارمره بیده‌مچه (۱۸) بوکوده  
مه یار مره بیده بوشوخانه پشت

بهاره گندواش غنچه بوکوده  
ایلہی گندواش تو نوکنی رشد

behāre gendevāš qonča bukuđe  
mē yār merē bidē mečče bukuđe  
?ilāhi gendevāš tu nukuni rošđ  
mē yār merē bidē bušu xāne pušt

بهار است افسنتین غنچه کرده است  
یارم مرا دید اخم کرد  
ایلہی افسنتین تو رشد نکنی  
یارم مرا دید رفت به پشت خانه .

۳۹

اونه تیتسه فو به امه‌حیاطه  
هرچه بوبو مره نقل و نباته

خولی‌داری‌دره (۱۹) همسایه‌لاته  
مردم مره گویند ته یار الواته

xuli-dāri dere hamsāie lāte  
unē tita fubē amē hayāte  
mordum mere guyen tē yār alvāte  
harče bubu merē noql-o nebāte

در "لات" ۲۰ همسایه درخت آلوچه‌ای است  
که شکوفه‌اش به‌حیاط ما می‌ریزد  
مردم بمن می‌گویند یار تو الوات است  
هرچه باشد برای من نقل و نبات است .

۴۲

صد و پنجاه تومون ارزان بیهمه	نازنی نینی تره لاجان بیهمه
ای شب تهور خوسم دردم دوا به	صد و پنجاه تومون ته شیربها به

nāzni-nini terē lājān bihēme  
 sad-o panjā tumun arzān bihēme  
 sad-o panjā tumun tē šir behā bē  
 ?išab tē var xusem dardam devā bē

نازنینا! تو را در لاهیجان خریده‌ام  
 یکصد و پنجاه تومان [اما] ارزان خریده‌ام  
 صد و پنجاه تومن شیربهایت می‌شود  
 یکشب کنار تو می‌خواهم دردم دوا می‌شود.

۴۳

مه دیله غم دره برمستن ره	هوایه مه دره وارستن ره
بولبول قفس دره نالستن ره	کشتی دریا دره اشکستن ره

havāie mē dere vārestanerē  
 mē dile gam dere bermestanerē  
 kašti daryā dere eškestanerē  
 bulbul qafas dere nālestanerē

هوا را مه گرفته برای باریدن  
 در دلم غم است برای گریستن  
 کشتی در دریاست برای شکستن  
 بلبل در قفس است برای نالیدن.

۴۰

اوروسی گوشواره مه یاره گوشه	دوتاماهی به دریا دوش به‌دوشه
مه یساره جاهلیه بازی به گوشه	الله الله تو مه یارا نوکوشی

dutā māhi be daryā duš be duše  
 urusi gušvāre mē yāre guše  
 allā allā tu mē yārā nukuši  
 mē yārē jāhile bāzi be guše

دو تا ماهی به دریا دوش به‌دوشند  
 گوشواره‌روسی در گوش یار من است  
 الله، الله تو یار مرا نکشی  
 یار من جاهل است و بازیگوش است.

۴۱

هزار افسوس ته صاحب یار نداره	کوراندا سب ته چارپا نال نداره
طلا ته نال گونم نقره ته افسار	اگر من بوبوخم ته صاحب یار

korande asb tē čār-pā nāl nedāre  
 hazār afsus tē sāheḅ yār nedāre  
 agar man bubuxem tē sāhebe yār  
 telā tē nāl kunem noqre tē afsār

اسب کپر! چهار دست و پایت نعل ندارد  
 هزار افسوس که صاحب یار ندارد  
 اگر من بشوم یار صاحب تو  
 طلا را نعلت می‌کنم و نقره را افسارت.

۴۴

خدا قوت بده بجار کارانه	اول مردگانه دوم زنانه
مردم مره گوین ته یار کانتایه	سرخه دسمال دبست باریک میانه

xodā govvat bede bejār kārāne  
avval merdekāne dovjom zenāne  
mordum mere guyen tē yār kāntā-ye  
sorxe dasmāl debest bārik miyāne

خدا قوت بدهد شالی کاران را  
اول مردها را دوم زنان را  
مردم به من می گویند یار تو کدام یکی ست  
[آنکه] دستمال سرخ [به سر] بسته و کمر باریک است .

۴۵

زمینه چه خوشه عروس بگرده	هوایه چه خوشه طاووس بگرده
خداوند! مره رنگ طاووس کن	دوبال در گردن تازه عروس کن

zamine če xuše arus begerde  
havāye če xuše tāvos begerde  
xodāvandā mere range tāvos kon  
du bāl dar gardanē tāze arus kon

در زمین چه خوش است که عروس بگردد  
در هوا چه خوش است که طاووس بگردد  
خداوند! مرا به رنگ طاووس کن  
دو دست [مرا] در گردن نوعروس کن .

۴۶

کوبود شاله دبستم ته گمره	خیلی وقته ندارم ته خبره
خیلی وخته مره احوال نوپورسی (۲۱)	دواری نوکونی مه دورو بره

kubud šāle debestem tē kamare  
xeili vaxte nedārem tē xabare  
xēili vaxte mere ahvāl noporsi  
devāri nokuni mē dūr-o bare

شال کبود را بستم به کمرت  
خیلی وقت است که خبرت را ندارم  
خیلی وقت است که احوالم را نمی پرسی  
گذاری نمی کنی از دور و بر من .

۴۷

سیفید پیرهن دوکودهای ته جانه	ایلهی خون بباره ته چومانه
خراوه بیدینسم ته پره خانسه	سرگردان آگودی مه شار جوانسه

sifid pirhan dukudē?i tē jāne  
?ilāhi xun bebāre tē čumāne  
xarāva bidinem tē pēre xāne  
sargardān ākudi mē šār jevāne

پیرهن سفید پوشانده ای به تنت  
الهی خون ببارد از چشمانت  
خرا به به بینم خانه؟ پدرت را  
سرگردان کردی جوانی مثل من را .

۴۸

مه ديل تره خايه دوشمن وناله  
چره تنگ آگوده خدا مجاله

دسمال چارگوشه میان الاله  
دست دوشمن چطور فرار بوگونم

desmāle čār goše miyān alāle  
mē dil terē xāie dušman venāle  
daste dušman čoto ferār bukunem  
čerē tang ākudē xodā mejāle

دستمال چهارگوشه در میانش الاله  
دل من تو را می خواهد دشمن نمی گذارد  
از دست دشمن چگونه فرار بکنم  
چرا خداوند مجال را تنگ کرده .

۴۹

بلته سربیشین تو همه روزه  
ته ناچه تب گونم ترسم بیمیرم

سيفيد پيرهن دوگون آگرمه روزه  
بلته باز بنسن تره بيدینم

sifid pirhan dukun a garme ruze  
balete sar bišin tu hama ruze  
balete bāz benen tere bidīnem  
tē nāje tab kunem tarsem bimirem

پیرهن سفید بیوش در این روز گرم  
در آستانه "بلت" آبنشین تو همه روز را  
بلت را باز بگذار تا ترا ببینم  
از حسرت تو تب می کنم می ترسم بمیرم .

۵۰

کدام کافر بوبورد مه دليخوا ياره  
دردی دکفه گه درمان نداره

سييا ابر بيگيفته زاغ هواره  
بجانہ اونگه مه ياره بوبورده

siyā abr bigifte zāqe havāre  
kodām kāfar buburd mē dilxā yāre  
be-jāne unke mē yāre buburde  
dardī dekefe ke darmān nedāre

ابر سیاه هوای آبی را گرفته است  
کدام کافر یار دلخواه مرا برد  
بجان آن کسی که یار مرا برد  
دردی بیفتد که درمان ندارد .

۵۱

مره عروس کونی چن سال نیشانی  
بعد از سه سال تره حجله نیشانم

گوراند اسب سوار مانگه پیشانی  
تره عروس گونم سه سال نیشانم

kurand asbe sevār mange pišāni  
merē arus kuni čan sāl nišāni  
terē arus kunem se sāl nišānem  
badaz se sāl terē hejlē nišānem

سوار اسب کهر ، ماه پیشانی  
مرا عروس کردی چند سال می نشانی ؟  
- تو را عروس می کنم سه سال می نشانم  
بعد از سه سال تو را به حجله می نشانم .

دفتر دوم - گیلگی \* ۱۸۱

۵۲

غم و غصه مره گرد آگونی شی  
دمادم آتسه تند آگونی شی

نازنی نینی مره پوشت آگونی شی  
هر وقت آیی مره دیدار نمایی

nāzni-nini merē pošt ākuni ši  
qam-o qosse merē gerd ākuni ši  
harvaxt āiy merē didār nemāiy  
damā-dam ātaše tond ākuni ši

نازینا بمن پشت می کنی و می روی  
غم و غصه را برای من جمع می کنی و می روی  
هر وقت می آیی بمن دیدار می نمایی  
دمادم آتش را تند می کنی و می روی .

۵۳

ایته ماچی فادم به آشنایی  
خوگرد آبی بیشی هرشب بیایی

تلاره جور بوشام به روشنایی  
ایته ماچی فادم اما نوگفتم

telāre jor bušām be rušenāiy  
?ite māči fādem be āšenāiy  
?ite māči fādem ammā nugoftem  
xugard ābi biši har šab biyāiy

به بالای تلار رفتم در روشنایی  
یک بوسه دادم به آشنایی  
یک بوسه دادم اما نگفتم  
که عادت کنی بروی و هرشب بیایی .

- ۱۴- "واجه" معادل فارسی ندارد و آن به معنی بودن شمر بر درخت است .
- ۱۵- عروس نشانیدن اصطلاحی در آداب همسرگزینی . وقتی کسی دختری را عقد و یا نامزد می‌نماید ، آن مدتی را که دختر مزبور در خانه پدر می‌ماند تا در هنگام مناسب و معین به‌خانه شوهر برده شود ، به معنی عروس نشستن یا عروس نشانیدن می‌باشد .
- ۱۶- "منی" معمولاً به معنی "من هم ، من نیز" می‌باشد ولی چون احتمال نمی‌رود که به چنین معنایی آمده باشد گمان می‌رود که حرف "ی" آن زاید باشد .
- ۱۷- "نی‌میرم" هم به معنی "نمیرم" و هم به معنی "نمی‌میرم" می‌باشد . وضعیت قرار گرفتن این کلمه در داخل جمله نوع معنی آن را معلوم می‌کند .
- ۱۸- "مچه کردن" به معنی حالت اخم و قهر در چهره ظاهر نمودن می‌باشد .
- ۱۹- "دره" نیز از جمله واژه‌هایی است که معادل دقیق فارسی ندارد و آن به معنی بودن و ریشه اندر زمین داشتن نوعی گیاه و درخت می‌باشد .
- ۲۰- رجوع شود به واژه‌نامه
- ۲۱- ترجمه تحت‌اللفظی این جمله می‌شود "برای من احوال نمی‌پرسی"
- ۲۲- رجوع شود به واژه‌نامه .

## حواشی و تعلیقات بخش اول از دفتر دوم

- ۱- "نبون" یعنی "نباشند" لذا معنی تحت‌اللفظی جمله "اگر راهان نبون" می‌شود "اگر راه‌ها نباشند" پیداست که منظور گوینده چنین نبوده است .
- ۲- "کا" به معنی کجا جز همین مورد در همه گویشهای زبان گیلکی بصورت "کایه یا کویه" شنیده شده است .
- ۳- این کلمه فارسی عمداً در دوبیتی مذکور گنجانده شده . معادل گیلکی آن "بیدین" می‌باشد که در همه جا متداول است .
- ۴- این کلمه باید "تلار" باشد که تلارا تلفظ شده است .
- ۵- شکایت در اینجا به معنی گله و شکوه کردن است .
- ۶- بلور نام شخص است و در اینجا پستان او به بارهنگ تشبیه شده است .
- ۷- کنایه از نقوشی است که در اشیاء طلائی حک می‌شود .
- ۸- این کلمه در اصل "بوگویید یا بوگویین" می‌باشد .
- ۹- دلیل در اینجا به معنی شکم آمده است .
- ۱۰- در اصل "فانرسه یا فانرسست" می‌باشد .
- ۱۱- این کلمه روسی ست و در گیلان به سیگارت‌های دست‌ساز اطلاق می‌شود
- ۱۲- ترجمه تحت‌اللفظی این جمله "به‌باغ گندم رفتم" می‌شود . ترجمه جمله مزبور اگر چه غلط می‌نماید ولی در اصل به‌همان صورت متداول است .
- ۱۳- ترجمه تحت‌اللفظی این جمله "شلوار آبی پوشید" می‌شود .



## ترانه‌های شمال

دفتر دوم - گیلکی  
بخش دوم - گیلکی حومه رشت

گردآوری شده در:

۱- حومه رشت

۲- حومه شفت

۳- خم‌ام

سال گردآوری: ۱۳۶۴ - ۱۳۵۰

۲

بجارسره‌ایوان که پوربلندا (۳) سه تا دختر ایسامانند قندا  
پيله تا ماه مانه کوچکی تا ستاره میان تا می‌یاره خدا بداره

bejār sare ēivān ke pur bolandā  
se-tā doxtar ?isā mānande qandā  
piletā mäh māne kuji-tā setāre  
miyān-tā mi yāre xodā bedāre

در ایوان میان شالیزار که بسیار بلند است  
سه تا دختر هستند که به‌قند می‌مانند  
بزرگی به‌ماه می‌ماند کوچکی به‌ستاره  
وسطی یار من است خدا [یش] نگهدارد .

۳

خبر بامو می یاره تب گونه تب ایلهی یار تب مره بیگیره  
زمین و آسمان سامان بیگیره ستاره آسمانه دب گونه دب

setāre āsemāne dab kune dab  
xabar bāmu mi yārē tab kune tab  
?ilāhi yāre tab mere bigire  
zamin-o āsemān sāman bigire

ستاره در آسمان ناخت می‌کند ، ناخت  
خبر آمد یار من تب می‌کند تب  
الهی تب یار مرا بگیرد  
زمین و آسمان سامان بگیرد .

۱

دوتهماهی به‌دریادوش به‌دوشا (۱) ایتامی یاره‌که کاکل به دوشا  
خداوندا تومی یارا نوگوشا می‌یاره‌جاهیل (۲) بازی به گوشا

dute māhi be daryā duš bedušā  
?itā mi yāreke kākol be duša  
xodāvandā tu mi yārā nukušā  
mi yārē jāhile bāzi be gušā

دو تا ماهی به دریا دوش به‌دوشند  
یکی یارک من است ، کاکل به‌دوش است  
خداوندا تو یار مرا نکشی  
یار من جاهل است و بازیگوش است .

۶

بیجاره واش دره من دبستم تور      پلای سرد خوردم با ماهی شور  
 خداوندا بدن می‌بازویه زور      بیجاره آبادگونم دشمن ببه گور

bijāre vāš dere man debestem tur  
 pelāie sard xurem bā māhiyē sur  
 xodāvandā beden mi bāzuye zur  
 bijāre ābād kunem došman bebē kur

در شالیزار علف است من تور افشاند هام  
 پلوی سرد می‌خورم با ماهی شور  
 خداوندا به‌بازوی من زور بده  
 تا شالیزار را آباد کنم دشمن بشود گور.

۷

گورند اسب سوارم روبه‌رود بار (۶)      چیزی در دست نارم سوغاتی یار  
 دسه دسمال همینم هزار خط و خال      گوله ریحان بورم سوغاتی یار

kurand asba sevārem ru be ruddbār  
 čizi dar das nārem sūqātiyē yār  
 dase dasmāl hinem hizār xat-o xāl  
 gule rēihān burem sūqātiyē yār

سوار اسب کهرم ، رو به‌رود بار  
 چیزی در دست ندارم [که بشود] سوغاتی یار  
 دسمال دست هزار خط و خال می‌خرم  
 گل ریحان می‌برم سوغاتی یار .

۴

گلوه سرخ و سفید می‌سگه‌زشت (۴)      خبر بامو که یار لاجان گونه گشت  
 بوشو یارا بوگو لاجان نوگون گشت      فلک یاری بوگود می طالع برگشت

gulē sorx-o sefid mi sekkeie rešt  
 xabar bāmu ke yār lājān kune gešt  
 bušu yārā bugu lājān nukun gešt  
 falak yāri bukud mi tālē bergešt

گل سرخ و سفید سگه رشتی ام  
 خبر آمد که یار در لاهیجان گشت می‌کند  
 برو به‌یار بوگو در لاهیجان گشت نکند  
 فلک یاری کرد و طالع من برگشت .

۵

سله گوله بوشوم می‌پاجیل‌سگست      کلاچ و گشگره خنده بترگست  
 کلاچ و گشگر خنده نوگونید      می‌یاره خفته بواز خواب دپرگست

sale-kule bušum mi pā jileskest  
 kelāč-o kaškare xande beterkest  
 kelač-o kaškere xande nukunid  
 mi yārē xofte bu az xāb deperkest

از لبه استخر رفتم پام لیز خورد  
 کلاچ و زاغچه از خنده ترکیدند  
 کلاچ و زاغچه خنده نکید  
 یار من خفته بود از خواب پرید .

۸

تو مرد زن داری نوکون چنین کار  
زنه طلاق بدن بیامی خواستگار

گوله سرخ و سفید روکن به دیوار  
اگر خواهی بوکونی چاره کار

gulê sorx-o sefid ru kon be divār  
tu marde zendāri nukun čenin kār  
agār xāhi bukuni čāraye kār  
zene te āq beden biyā mi xāsgār

گل سرخ و سفید رو کن به دیوار  
تو مرد زن داری، چنین کاری مکن  
چاره کار اگر میخواهی بکنی  
زن را طلاق بده بیا به خواستگاری من.

۹

تی نامره من ندانم تره دخانم  
که بخت از تو یار گیفتن نتانم

گوچی گوره من تی نامره ندانم  
گوچی گوره من تی نامره بیمیرم

kuji korē man ti nām rē nedānem  
ti nām rē man nedānem terē doxānem  
kuji korē man ti nām rē bimirem  
ke bēxtar az tu yār giftan netānem

دختر کوچک! من نام تو را نمی دانم  
نامت را نمی دانم تا صدايت کنم  
دختر کوچک من! برای نامت بیمیرم  
که از تو بهتر یار گرفتن نمی توانم.

۱۰

می باله تیربوخورد ترسم بیمیرم  
اگر مرهم نوبوس تی ور بیمیرم

سرکوهی بوشوم بولبول بیگیرم  
بوشوم پیش حکیم مرهم فاگیرم

sare kuhi bušum bulbul bigirem  
mi bāle tir buxurd tersem bimirem  
bušum piše hakim marham fāgirem  
agar marham nubus ti var bimirem

رفتم به سر کوهی بلبل بگیرم  
به دستم تیر خورد می ترسم بمیرم  
بروم نزد حکیم مرهم بگیرم  
اگر مرهم نباشد در کنار تو بمیرم.

۱۱

می یاره باغ ایسا من دن نتانم  
باغا گردش کونم می یاره دینم

داره انار واجه من چن نتانم  
صد و پنجاه تومون او باغه هینم

dāre anār vāje man čēn netānem  
mi yārē bāq ?isā man dēn netānem  
sad-o panjā tumun u bāqe hinem  
bāqā gerdeš kunem mi yāre dinem

بر درخت انار هست و من چیدن نمی توانم  
یار من در باغ است و من دیدن نمی توانم  
یکصد و پنجاه تومن آن باغ را می خرم  
در باغ گردش می کنم و یار را می بینم.

۱۲

مره بیده بوگووخت یار نادان  
مثال شم بسوجم دیل میان

درخت آلبالو در بیابان  
می دیل نایه یارا سیرین بوگونم

deraxte ālubālu dar biyābān  
merē bidē buguroxt yāre nādān  
mi dil nāye yāra nifrin bukunem  
mesāle šam busujem dile miyān

درخت آلبالو در بیابان  
یار نادان مرا دید گریخت  
دلم نمی آید یار را نفرین بکنم  
مانند شم بسوزم در میان دل .

۱۳

خولی، (۷) چادر بزه گونج و کناران  
بیا تا بوگروزم از دست خویشان

بنفشه گل بوکود بامو بهاران  
تی چادر نیلیه می دیل پریشان

banafše gul bukud bāmu behārān  
xuli čador beze kunj-o kenārān  
ti čader niliye midil parišān  
biyā tā bugrozim az daste xišān

بنفشه گل کرد ، آمد بهاران  
[درخت] آلوچه چادر زد در کنج و کناران  
چادر تو نیلی ست، ردل من پریشان  
بیا تا بگروزم از دست خویشان .

۱۴

ایتا پیغام دارم تو تانی بردن  
می کاروتی گاره خدا چاکونه

گشگره سرفید درازه گردن  
گشگره خو پروباله واکونه

kaškere sar sefid derāze gerdan  
?itā pēiqām dārem tu tāni bordan  
keškere xu par-o bāle vākune  
mi kār-o ti kāre xodā čākune

زاغچه سر سفید و گردن دراز!  
یک پیغام دارم می توانی ببری؟  
زاغچه پروبال خود را بگشاید  
کار من و تو را خداوند درست نماید .

۱۵

مره بردن دارن خبر ناری تو  
میان همسران (۸) ده سرناری تو

بوشو یارا بوگو چه کار داری تو  
مره بردن دارن امروز و فردا

bušu yārā bugu če-kār dāri tu  
mere bordan dāren xeber nāritu  
mere bordan dāren ?imruz-o ferdā  
miyān hamsarān de sar nāri tu

برو به یار بگو چکار داری تو  
مرا دارند می برند خبر نداری تو  
مرا دارند می برند امروز و فردا  
در میان همسران ، دیگر تو سر نداری!

۱۶

من و تی آشنایی کی بنابو  
ایورده هم جدایی کی بنابو

چراغ روشنایی کی بنابو  
ایورده عاشقی و آشنایی

čerāqe rušenāiy ki benā bu  
men-o ti āšenāiy ki benā bu  
?ivarde āšeqi-o āšenāiy  
?ivarde ham jodāiy ki benā bu

روشنایی چراغ را چه کسی نهاده بود  
آشنایی من و تو را چه کسی نهاده بود  
از یکسو عاشقی و آشنایی  
از سوی دیگر جدایی را چه کسی نهاده بود .

۱۷

اونه تی تی فوه امی حیاطه  
خدا دانه مره نوقل و نواته

خولی داری دره ( ۹ ) به جیره لاته  
مردومان گیدی که تی یار ایلاته

xuli-dāri dere bejre lāte  
une titi feve ami hayāte  
mordumān gidi ke ti yār ?ilāte  
xodā dāne mere nuql-o navāte

درخت آلوچه ایست در سنگزار پایین  
شکوفه اش می ریزد به حیاط خانه ما  
مردم می گویند که یار تو ایلاتیست  
خدا می داند که برایم نقل و نبات است .

۱۸

ماهی ماره ی ماره آفتاو بیگفته  
ایلهی خشک آبه آتال ریشه  
می باغ و می بولاغه ( ۱۰ ) تال بیگفته  
تو سوزه زار بیسی من تی بنفشه

mārēi mārēi mere āftāv bigiftē  
mi bāq-o mi bulāqe tāl bigiftē  
?ilāhi xošk ābē a tāl riše  
tu savze-zār bibi man ti banafše

آی مادر! آی مادر! مرا آفتاب گرفته است  
باغ و "بولاغ" مرا نیلوفر وحشی گرفته است  
ایلهی ریشه، این نیلوفر وحشی بخشکد  
تو سوزه زار بشوی من بنفشه .

۱۹

رودخانه آب بامو پوردا فوبورده  
مسلمانان بایید پوردا بسازید  
من و می یاره که هر دو بوپورده  
من و می دلبره همدیل بسازید

rudxāne āb bāmu pordā fuburde  
man-o mi yāreke hardu budurde  
moselmānān bāiyd purdā besāzid  
man-o mi dilbare ham dil besāzid

از رودخانه آب آمد پل را فرو برد  
من و یارکم هر دو را برد  
مسلمانان بیایید پل را بسازید  
من و دلبر مرا همدل بسازید .